

مذکور است بر حقیقت مذهب حق خود است که لکنیم و ایشان نیز باید که از احادیثی که ستواتر است در کتب معتبره ما مذکور است  
 استدلال کنند نرا از انادیش و موضوعه که مخصوص کتاب ایشان است و بلکه جمعی از علماء ایشان نیز حکم کرده اند که موضوع  
 استدلال کنند و چون از شدن تعصب ایشان در این زمانها اکثر گنجی که در اعصار سابقه میان ایشان متداول  
 بوده و بر فضایل اهل بیت و مطاعن و مشایب خلفاء ایشان بوده است در میان ایشان متداول است و این سئواله  
 از کتب معتبره متداوله میان ایشان از آنست که انکار نتوانند نمود مانند صحیح بخاری و مسلم که تالی قرآن مجید  
 میدانند و جامع الاصول این الاثر که از اطراف علماء ایشان است و جمیع احادیث صحاح شده ایشان را که عبتا و بناز  
 صحیح بخاری و صحیح مسلم و موطای مالک و سنن نسائی و جامع ترمذی و سنن ابی داود سجستانی است در آن کتاب  
 جمع کرده است و مثل مشکوٰه که مؤلفش از مشاهیر علماء ایشان است و طیبی و دیگران شرحها بر آن نوشته اند  
 و الحال در جمیع بلاد ایشان متداول است و میخوانند در اول کتابش میگوید که من این حدیث را از کتابی چند نقل کرده ام  
 که هر گاه حدیث را با ایشان نسبت دهم چنان است که بحضرت رسول نسبت داده ام و کتاب استیجاب بن عبد البر که از  
 مشاهیر علماء ایشان است و کتابش در میان ایشان متداول است و کتاب شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه که از اطراف  
 علماء ایشان است و کتاب در مشهور سوطی که از مشاهیر فضلاء ایشان است و تفسیر ثعلبی که مدار تفاسیر ایشان نقل  
 از است و تفسیر فخر رازی که امام ایشان است و تفسیر کشف و نیشابوری و بیضاوی و واحدی و امثال اینها از کتب  
 که نزد ما موجود است و نزد ایشان متداول و معتاد است و احادیث اهل علیهم السلام را در کتاب جوهر القلوب  
 از او آورده ام و بدانکه مذهب شریقه ناجیه است که خلفه پیوسته بعد از حضرت رسالت پناه بقص خدا و رسول  
 صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب است و ستبان میگویند که مردم ابو بکر و بعد از حضرت رسول نصب کرده اند و خلیفه  
 اول است و ابو بکر عمر را بعد از خود خلیفه کرد و خلیفه دوم است و عمر و وقت مردن در سوری میان شش کس  
 قرار داد و امیر المؤمنین را داخل نشین نفر کرد و تلبیر کرد که یا امیر المؤمنین گشته شود یا بناچار با عثمان بیعت کند  
 زیرا که امیر المؤمنین را با عثمان وزیر طلحه و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص ضم کرده و گفت اگر همه قبول کنند  
 اتفاق کنند و خلیفه نباشد و اگر اختلاف کنند اگر یک بیشتر یا شد کمتر را بکشند و اگر مساوی باشند در وقت  
 یک کس را اختیار کنند و در نفر دیگر بران سه نفری که عبد الرحمن در میان آنهاست اختیار کنند و سه نفر دیگر اگر اتفاق کنند  
 آنها را بکشند و چون بیرون آمدند حضرتنا پیش فرمود که تدبیر خود را برای مردم کردن تمام کرد زیرا که عبد الرحمن پسر  
 عم سعد است و عثمان را ماد عبد الرحمن است که این سه نفر از هم جدا نمیشوند و آنها نفس است که طلحه و زبیر با عثمان چون عبد  
 الرحمن در آن طرف است باید یا من گشته شوم یا با یکی از آنها بیعت کنم و آخر چنان شده در سوری بعد از آنکه حضرتنا پسر  
 جمیع مناقب خود را بر ایشان شمرد و همه تصدیق کردند و با وجود آن عبد الرحمن حضرتنا امیر المؤمنین گفت با تو بیعت میکنم  
 بشرطیکه عمل کنی بکتاب و سنت و سیرت ابو بکر و عمر و حضرت فرمود که من بکتاب خدا و سنت رسول عمل میکنم و بسیرت  
 شیخین عمل میکنم و برای آن سخن را گفت که میدانست که حضرت سیرت آن دو مبتدع فاسق را قبول نخواهد کرد پس همان سخن را  
 با عثمان لعین گفت و قبول کرد پس عبد الرحمن و سعد هر دو با عثمان بیعت کردند و مردم نیز بیعت کردند تا پس خلیفه ستم  
 او را میدادند محض تدبیر عمر ملعون و چون فسوق و ظلمتها و بدعتها عثمان از حد گذشت صحابه اتفاق کردند و او را کشتند و  
 بر خلیفه بر حق امیر المؤمنین بیعت کردند و لهذا حضرتنا خلیفه چهارم میدانند و قول دیگر بعضی از منافقان بخوش  
 آمد خلفای عباسی اختراع کرده اند که بعد از حضرت رسول عباس عم حضرت دعوی خلافت کرده و او خلیفه است و بعد از آن  
 این قول بسی ظاهر است و اصحاب آن مجاد الله منقرض شده اند و کسی نمآفته است و با ایشان خلافت حضرت امیر المؤمنین  
 بعد از آن قول نیز ظاهر است مقصد پنجم در بیان بعضی از آیات است که دلالت بر امامت و فضیلت امیر المؤمنین  
 میکند اول آیه وانی هدی باریما و لیکنم الله و رسولک و الذین آمنوا الذین یفهمون الصلوة و یؤتوا الزکوة و هم  
 ذلک یؤمنون یعنی نیست صاحب اختیار و اولی یا مورثها مگر خدا و رسول و و آنها که ایمان آورده اند آنها که بر بنا میدانند

نماز او میدهند زکوة زاد در خالق که در رکوع اند عامه و خاصه اتفاق کرده اند بر آنکه این آیه در شان آن حضرت نازل  
شده است حق در جامع الاصول از صحیح نسائی روایت کرده است از عبد الله بن سلام که آمدم بجلست و منوی  
و گفتیم چون ما تصدیق خدا و رسول کرده ایم مردم از ما کنار و میبکنند و با ما دشمنی میکنند و سوگند یاد کرده اند  
که با ما سخن نگویند پس حق تعالی این آیه را فرستاد و بلال ز برای نماز ظهر از آن گفت و مردم برخواستند و مشغول نماز  
شدند و بعضی در سجود و بعضی در رکوع بودند و بعضی سؤال میکردند ناگاه سائلی سؤال کرد پس علی علیه السلام  
در رکوع انگشتر خود را با و داد و سائلی بر رسول خدا خبر داد که علی در رکوع این انگشتر را بمن داد حضرت رسول این  
آیه را با آیه بعد بر ما خواند و ثعلبی در تفسیرش روایت کرده است که روزی ابن عباس بر کافران و منکران نشسته بود و  
حدیث نقل میکرد ناگاه ابوذر رضی الله حاضر شد و گفت یا ایها الناس من ابودر عفارین بشنیدم از رسول خدا این  
دو کوش و آله هر دو کر شود و با بن دو چشم و آله هر دو کور شود که میفرمود علی قاید و پیشوای بنی کویکاز است و کشنده  
کافرانست یاری کرده شده است هر که او را یاری کند و خذ و لست هر که او را یاری نکند بدرستی که من نماز کردم  
در روزی از روزها با رسول خدا نماز ظهر پس سائلی در مسجد سؤال کرد کسی با چیزی نداد سائلی دست بسوی آسمان  
بلند کرد و گفت خداوند آگاه باش که من سؤال کردم در مسجد رسول خدا و کسی چیزی بمن نداد و علی در رکوع بود پس  
اشاره کرد بسوی سائیل با انگشت کوچک دست راستش و پیوسته انگشتر از آن دست میکرد و سائیل آمد و انگشتر  
از انگشت آنحضرت گرفت و حضرت رسول نیز در نماز بود و از آن مشاهده کرد چون فارغ شد سر بسوی آسمان بلند  
کرد و گفت خداوند بر آدم موسی از تو سؤال کرد و گفت پروردگار از سینه ترا کشاده گردان و اسنان گردان برای من کار  
سزا و بکشاگر هی از زبان من که نغمند سخن سزا و بگردان از برای من و زبیری از اهل من که آن هر دو دست حکم گردان باز و سزا  
سزا و شربان گردان او را در کار من پیش تو دعای او را مستجاب گردانیدی و با و خطاب کردی که بزودی حکم گردانم باز و  
تو را بیزاد رتو و برای شما هر دو سلطنتی و استیلائی بدهم خداوند منم محمد پیغمبر تو و پرورنده تویی بکشاگر برای من سینه  
مرا و اسنان کن برای من کار سزا و بگردان از برای من و زبیری از اهل من که او علی است حکم گردان با و پشت مرا بود و گفت  
هنوز سخن آنحضرت تمام نشده بود که جبرئیل نازل شد از جانب خداوند جلجل و گفت یا محمد بنحو آن پس این آیه را بر آنحضرت  
خواند و سهوی بسند های بسیار و فخر رازی بدین سند و زنجیری و بیضاوی و پیشابوری و ابن التبع و واحدی و سماع  
و بهی و نظری و صاحب مشکوٰه و مؤلف معانی و صاحب مفسران و محدثان خاصه و عامه از سدی و شاهد و حسن  
بصری و اعشى و عینه بن ابی حکم و غالب بن عبد الله و عیس بن الربیع و عبا بن ربیع و ابن عباس و ابوذر و جابر و غیر ایشان  
روایت کرده اند و حسان شاعر و غیر او بنظم آورده اند و آنچه در حدیث آمده است که آنحضرت است تمام کلمه حضرت است  
روای در لغت چند معنی آمده است یا در و دست و صاحب اختیار و اولی تصرف و در و معنی آخر نزدیکان بیکدیگر و در  
معنی اول معلوم است که در این آیه مراد نیست زیرا که یا در و دست مؤمنان مخصوص خدا و رسول و بعضی از مؤمنان  
که موصوف با بن صفت باشند نیست بلکه همه مؤمنان یا در و دست بیکدیگر اند چنانچه حق تعالی فرموده است  
وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَلَأْنَاكَ نَبِيحًا وَبِأَوْلِيَاءٍ نَحْنُ نَأْتِيهِمْ كَوْمًا  
فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا بَلْكَ بَعْضٌ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَبِأَوْلِيَاءٍ نَحْنُ نَأْتِيهِمْ كَوْمًا فِى الْحَيَاةِ الدُّنْيَا بَلْكَ بَعْضٌ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَبِأَوْلِيَاءٍ نَحْنُ نَأْتِيهِمْ كَوْمًا  
مخصوص آنحضرت باشد جواب گوئیم که در عرب و عجم اطلاق جمع بر واحد شایع است باعتبار تعظیم یا نکات دیگر و در  
آیات کریمه نیز بسیار است با آنکه ما دعوی اختصاص نمیکشیم زیرا که در احادیث ما وارد شده است که سائر ائمه نیز در  
این آیه داخلند و هر گاه ای دو قربان ما مثل لبتة یا بن فضیل قایم میکرد و صاحب کشف گفته مراد از این آیه هر چند آن  
حضرت است اما بلفظ جمع آورده که دیگران نیز متابعت آنحضرت میکنند و مؤید آنکه این آیه در شان آنحضرت است مراد بولایت  
اما متست آنکه در صحیح مسلم و صحیح ترمذی از عمر بن حصین روایت کرده اند که حضرت رسول لشکر فرستاد و حضرت  
امیر المؤمنین را امیران لشکر گردانید چون حضرت فتح کرد یک کبیر را از غنیمت برای خود برداشت لشکر را این معنی خوش

تباد و چهار نفر از صحابه اتفاق کرده اند که چون بخندست حضرت رسول بر سندان ایشان را حضرت عرض کردند و قاعده چنان بود  
که سلمایان چون از جند در می کشیدند اول خندست حضرت پیامدند و سلام می کردند و بعد از آن بجا نهایی خود می رفتند  
چون خندست حضرت رسیده اند و سلام کردند یکی از این چهار نفر برخواست و گفت علی چنین کرد حضرت  
روی از او کرد این دویم برخواست و همان سخن را گفت تا از حضرت رو کرده اند ستم نکرده است و حضرت روی از او  
کرد این چون چهار نفر گشت حضرت روی با ایشان کرد و غضب از روی مبارکش ظاهر بود متعجبتر فرمود چه  
خواهد از علی بدرستی که علی از مدنت و من از او و وی هر مو من است بعد از من و این عبد البر در استیجاب  
روایت کرده است از ابن عباس که حضرت رسول یعنی بزین طالب گفت که تو وی هر مو منی بعد از من پس معلوم شد  
که ولایت مرستی که مخصوص باوست روی که در آیه است در شان او است و از فقره اول در حدیث اول معلوم شد  
که اختتامی که حضرت را با بن جناب بوده دیگر را نبوده و اینها تخصیص بولی بودن بعد از خود در هر دو حدیث دلیل بر  
خلافت است زیرا که محبت و نصرت در حال حیات نبوی بود و هر غالی می دانند که چنین کسی در عیسا بونکر و عمر و عثمان و حکومت  
ایشان نمیتواند بود دویم آنکه آیه کریمه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین یعنی بگو و هر که ایمان آورد با  
بشر بعد از خدا و باشد با صادق و راست گویان در هر چیز خصوصاً در دعوی ایمان بگنار و کردار و ظاهر است که مراد بود  
با ایشان متابعت ایشانست در گنار و کردار نه آنکه بیدن و جسد با ایشان باشند زیرا که آن مخالفست و بیگانه است و معنی  
امامت همین است و چون خطابه های قرآن مجید تمام است و شامل جمیع امت و همه زمان هست با اتفاق امت پس باید که در  
جمیع زمانها چنین صادق بوده باشد که امت با او باشند و معلوم است که صادق در جمله مراد است و الا لازم است  
که هر که راست بگوید متابعت او واجب باشد و این با اتفاق باطل است پس باید که صادق در جمیع افعال و اقوال مراد باشد  
و آن معصوم است پس ثابت شد وجود معصوم در هر زمان و وجوب متابعت ایشان و با اتفاق غیر حضرت رسول و در آیه  
امام معصوم نیستند پس حقیقت مذاهب ایشان را امامت است این ثابت شد با آنکه سهو علی در تفسیر و تشویر و تعلیق در  
تفسیر مشهور و از ابن عباس و حضرت باقر روایت کرده است که مراد از صادقین در آیه حضرت علی بزین طالب است و از ابراهیم  
بن محمد ثقفی و خروشی در کتاب شرف النبی از اصحابی پسند از حضرت باقر روایت کرده است که مراد از صادقین محمد و علی  
و از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده اند که فرمود صادقان منم و از حضرت صادق منقولست که فرمود که صادقان من  
مخالفند و در بعضی از روایات وارد شده است که مراد از صادقین آنهاست که خدا فرموده است در شان ایشان من اول  
و جمال صدقوا اما عاهدوا الله علیهم من قسری تخیر و منهم من یظن و ما یلدوا تبذیرا یعنی از جمله مؤمنان سردانی چند  
هستند که زمانست که خدا عاهد و پیمان بران بسته بود اند که رسول این ثبات قدم بورزند و با دشمنان  
دین قتال بکنند و نکبر نند تا کشته شوند و متابعت حضرت بدل و زبان بکنند پس بعضی از ایشان و قاعده خود کردند  
تا شهید شدند و بعضی انتظار شهادت می کشیدند و تبدیل نکردند عهد خود را و درین خود را هیچ بدل کردند و در احادیث  
خاصه و عامه وارد شده است که این آیه در شان اهل بیت نازل شده است مراد حمزه و جعفر و امیرالمؤمنین اند که عهد کرده  
بودند که تا کشته نشوند دست ارباری حضرت رسول بر ندارند و وفا با این عهد کردند و آنها که کشته شدند حمزه و جعفر  
بودند و آنکه انتظار شهادت می کشیدند امیرالمؤمنین بود و از جنک نکر بچند ما متدا بونکر و عثمان و امثال ایشان و تغییر و تبدیل  
در دین خدا نکردند مثل ایشان و در اسباب التزول از طریقه عامه روایت کرده اند که حضرت امیرالمؤمنین فرمود منم آنکه انتظار  
شهادت می کشم و تبدیل نکرده ام عهد خود را یا خدا تبدیل کردی و در استدلال در این آیه نقل می کنیم برای استدلال این مدعا  
یکی از مشاهیر علمای عامه و یکی از عاظم علمای خاصه اول آنکه خبر از وی که امام ستیاسند در تفسیرش ذکر کرده است  
که حق تعالی در این آیه سر کرده است و مؤمنان را که با شهادت پس باید که صادقان موجود باشند زیرا که بودن لاجرمی شرط است  
بودن آن چیزی پس ناچار است که در هر زمان صادقان باشند پس باید که جمیع امت اجتماع بر باطل نکنند و این دلیل  
بر آنکه اجتماع محبت است و این مخصوص زمان حضرت رسول نیست زیرا که بتواتر ثابت شده است که خطابه های قرآن متوجه

جميع مکلفين است تا روز قیامت و ايضا لفظ اید شامل جميع اوقات هست و تخصیص بعضی از ائمه که از اید معلوم است  
موجب تعطیل حکم اید است و ايضا حق تعالی امر کرده است ایشان را بقوی و این امر شامل هر کس است که تواند بود که متقی  
بنا شد و خطا بر او جایز باشد پس اگر چه در دلالت میکند بر آنکه هر گاه کسی خارج از الخطا است واجبست که پیروی کند کسی را که  
عصمت او از خطا واجب باشد و آنها بندگ خدا حکم کرده است از آنکه صدق و توبه حکم در این باب لاکند بر آنکه از برای  
این واجبست که خطا را اقتدا و پیروی کند صادق را که مانع باشد او را از خطای او و این معنی در همه زمانها هست  
پس باید که معصوم نیز در همه زمانها <sup>باید</sup> و مانع از قبول داریم اما میگوئیم که معصوم جميع امت است و شیعه  
میگویند که باب شخص از امت است و ما میگوئیم که این قول باطل است زیرا که اگر چنین بود واجبست که ما پیشتر میگوئیم که  
اقتضای کسیت تمام است و کنیم و ما که پیشتر است چنین کسی را در میان امت تا اینجا ترجمه کلام پیشوای اهل سنت است و حق  
تعالی بر دست و زبان او جاری کرده و بعد از اتمام دلیل یا نهایت اتفاق چنین جواب سستی گفته که عصمت و عبادت خود  
بر عالمیان ظاهر گردانیده و اگر چه بر هیچ مقل ضعیفی این جواب پوشیده نخواهد بود اما از برای توضیح مجید و صلور را  
جواب میگوئیم اول آنکه هر گاه تصریح کرده در هر زمان احتیاج معصوم هست از برای تحفظ از خطای هر عاقل متجرب میگویند که  
در این اعصار که مدت حضرت رسالت پناه مشرف و مغرب عالم را فرود گرفته است احدی را ممکن باشد که علم یا قول جميع علمای  
امت بصرمانند که هیچ کس در مسئله مخالفت کرده است خصوصاً با این نسبت از اولها و اگر در میان امت بصر پیدا است همین  
فاضل که دعوی میکند که تجر او از همه علمای پیشتر است معلوم نیست که در مسئله مذهب ما متبر را دانند چنانچه استا قیل  
سایر فرق و اگر بر فرض محال همه را به بند و از همه بشنود از کجا معلوم شود که اتفاقاً واقعی خود را با او گفته اند گاه یا شده  
که تقیه کرده باشند چنانکه در مذهب ما متبر جزا است و ايضا از کجا معلوم میتوانند شد که تا مردن بر این مذهب باقی  
مانده اند و این نیز بنا بر قول اکثر شرط است در تحقق اجماع در تمام بر تقدیر تسلیم که چنین اجماعی ممکن است و علم به تحقیق آن  
هم میتواند در ساند در قلیلی از مسائل خواهد بود پس رفع خطا با کلمه کی میشود تسلیم نکند ظاهر بلکه صریح است که ما مورث  
مکون جامع الصادقین غیر صادقین باشند و از این ظاهر میشود که عین یکدیگرند چهارم آنکه آنچه در حق مذهب شیعه گفته  
که اگر میبود میان ما بدانی که کسیت مثل است که اهل کتاب گویند که نبوت رسول باطل است زیرا که اگر حق بود یا نیست  
ما او را بشناسیم و حقیقت او را بدانیم یا یهود گویند که اگر چیزی پیغمبر بود با نیست که ما حقیقت او را بدانیم و حقیقت است که  
این راجع به تصریح ایشان است باید تعصب را بر کنار گذارند و رجوع بدلائل و اخبار و آثار بکنند از روی انصاف و مقتضای  
القدرین خواهد و اینها که همی هم سبکنا حق بر ایشان ظاهر شود اگر استگویند که حق بر ایشان ظاهر نگردد و مقلون بجز ما  
است که حق بر ایشان ظاهر گردیده از برای حجت دنیا و متابعی هوای نفسانی آنها نمیکند و اگر گویند و جوهی که در عدم  
تحقق اجماع کفای بر علمای شما نیز وارد میباشد جواب میگوئیم که ایشان اجماع را با اعتبار دخول معصوم حجت میدانند و اگر  
در نظر اتفاق کنند که دانند یکی از آنها معصوم است حجت میدانند و اگر صد هزار کس اتفاق کنند که معصوم در میان  
اتحاد اهل نباشد حجت نمیدانند زیرا که چنانچه بر هر یک خطا و غلط جانراست بر مجموع نیز جایز است و علم به دخول معصوم  
در اقوال علماء شیعه در اعصار ائمه علمای پیشتر و قریب بان ممکن است از برای ایشان حاصل شده باشد و این رساله محله  
تحقیق این سخن نیست در برابر آنها از شیخ سید محمد سوادال کردند از تفسیر این آیه گویند و آنکه در شان کی تا اول شده آ  
شیخ سید محمد قدس الله روحه در جواب میگوید که این آیه جلیل الدلالة در شان حضرت امیرالمؤمنین تا اول شد و حکمش در  
اولاد ایجاد او که پیشوایان دین و ائمه صادقین اند جاری شده و در این باب شاهد بسیار وارد شده است از صحاب  
آیه نیز ظاهر میشود زیرا که جناب مقدس الهی در این آیه مردم را امر کرده است که متابعت شما صدقان را و از ایشان جدا نشوند  
و باید آنها را که ندانند کرده و امر فرموده اند غیر آنها باشند که ایشان را ما مورد ساختن کردیم یا آنها باشند زیرا که کسی را  
امر کنند بخود یا شد و متابعت امر خود کند پس گوئیم که مراد از صدقان یا جميع راستگویند یا بعضی از ایشان اول باطل است  
زیرا که هر مؤمنی با اعتبار ایمان صادق است و در آن دعوی راست گوشت پس لازم آید که همه مؤمنان ما مورث باشند متابعت

خود و این حالت و اگر بعضی از ایشان مراد است یا بعضی مهور و معلومی مراد است که الف و لام از برای عهد خارجی باشد یا  
مگر بعضی غیر مهوری مراد است بنا بر اول باید که انجماع معلوم و معروف باشند و مخاطبان ایشان را شناسند و ایات با ستم  
و نسبت ایشان وارد شده باشد و ایشان شنیده باشند و هر که دعوی کند احدی را بنابر انجماع است که ما دعوی میکنیم باطل  
زیرا که معلوم است که در حق دیگری این مراتب محقق نشده است و معهود نبوده اند و خود معترفند که در زمان حضرت  
رسول تعین ایشان بخلافت نشده و بنا بر دومیم که بعضی غیر مهوری مراد باشد پس باید که بعد از آن البته تعیین و تخصیص  
آن بعضی بشود و الا تکلیف با سر مجهول خواهد بود که اتیان یا نتوانند کرد و آن حالت معلوم است که در غیر ائمه ما  
کسی ادعای تخصیص و تعیین نکرده و نمیواند کرد پس ثابت شد که مراد ایشان است با دلیل عقلی و نقلی از آنکه مراد ایشان  
اما دلیل عقلی زیرا که در این آیه هر چه مراد شده است که امت متابعت ایشان نمایند علی الاطلاق و تخصیص با سری در ذمه  
نشده است پس باید که ایشان معصوم باشند و الا لازم آید که امت ما مور یا باشند که در خطا و معصیت متابعت ایشان  
کنند و آن حالت چون عصمت در نسبت باطل کسی غیر حق تعالی بر آن اطلاع ندارد پس باید که نص بر امامت و عصمت ایشان  
شده باشد و با اتفاق نص بر غیر ایشان نشده است پس ثابت شد که ایشان مرادند و اما دلیل نقلی است که حق تعالی در قرآن  
صداقتان را باوصافی چند ستوده که در غیر حضرت امیرالمؤمنین از او صاف جمع نکرده و در آیه فرموده است لَقَدْ كَفَرَ الْكُفْرَانُ  
وَجُوهَكُمْ قِيلَ الْمَشْرِقِيِّ وَالْمَغْرِبِيِّ بَعْنِ بَيْتِ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَمْ كَذَبُوا فِي الْقُرْآنِ أَلَمْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ  
الْيَوْمَ الْآخِرِ وَالْأُولَى وَالْأُولَى وَالْأُولَى وَالْأُولَى وَالْأُولَى وَالْأُولَى وَالْأُولَى وَالْأُولَى وَالْأُولَى وَالْأُولَى  
عَدَا وَبِعْزَابِ اللَّهِ وَالْمَالِ عَلَى حَبِيبِ ذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَفِي الرِّقَابِ وَعَطَا كَدَمَالِ ذَا بِلْحَبِ مَالِ  
یعنی احتیاج بیان یا محبت عطا یا محبت خدا یا محبت خود یا خویشان رسول و یقینان بی پدر و عیسایان محتاج و عیسایان  
که چنانچه خود خوانند بر کشت و بکدایان سوال کنند و از ادکردن بندگان و اقامت الصلوة و اتی الزکوة و التوفون بعد از هم اذ  
عاهدوا و الصابرين فی البأساء و الضراء و حین البأس اولئک الذین صدقوا و اولئک هم المتمون و بر پا دارند نماز را در اوقات  
فضیلت با داب و شرایط و از کندی زکوة را و آنها بندگ و فایده میکنند بعد خود که با خدا و مردم کرده اند و آنها بند که صبر  
میکند بر فقر و بد حالی و در مرض و در روز بروز و وقت جهاد دشمنان دین ایشانند که راست گفته اند و صادق اند در دعوی ایشان  
و وفای بعهود و ایشانند و بهترین کاران پس شیخ رحمة الله گفته است که حق تعالی در این آیه شریفه جمع کرده است این خصائل را پس  
شهادت داده است برای کسی که اینها را در او کامل باشد صدق و تقوی علی الاطلاق بلکه حصر کرده است صدق و تقوی را در  
ایشان میخواهد شتی که در علم معانی و بیان مقرر است پس آیه اولی را که با این ضم میکنند مفاد ساز این میشود که متابعت کنند  
صداقتی را که این خصائل را در ایشان مجتمع و کامل کرده است و ما در میان صحابه حضرت رسول بنابر امیرالمؤمنین کسی را نمی  
یابیم که این خصائل را در او مجتمع شده باشد پس باید که مراد از صدقین در آیه اولی او باشد و جمیع امت ما مور یا باشند متابعت  
در جمیع امور زیرا که در این تخصیص با سری در ذمه شده است و اما بیان اجتماع و کمال این اوصاف در حضرت است که در اول  
ایات بیان بخدا و روز قیامت و ملائکه و کتابها و پیغمبران مذکور شده است و شکی نیست در آنکه آنحضرت پیش از همه کس ایمان  
یا اینها آورده و با اختیار است و اثره میان خاصه و عامه و اول کسی بود از مردمان که اجابت دعوت آن حضرت کرد چنانکه حضرت رسول  
بغاطه گفت که تو را از بیخ کردم بکسی که از همه صحابه مقدم تر است در اسلام و انقبادا و از همه کس پیشتر است و متواتر است که امیر  
المؤمنین که امیرالمؤمنین فرمود که من بنده خالص خدا و برادر پیغمبر او و نگفته است این سخن را پیش از من احدی و نخواهد گفت  
بعد از من مگر سپارد در روغ کوی فزا کننده و نماز کردم پیش از دیگران هفت سال و میفرمود که خداوند از من اقرار میکند بر  
احدی از من امت که عبادت کرده باشد تو را پیش از من و گفت در وقتیکه سخن از خوارج با حضرت رسید یا میگویند که علی  
در روغ میگوید از یک دروغ میبندم و بر خدا دروغ میگویم و حال آنکه من اول کسی ام که خدا را عبادت کرده ام و بر رسول او  
کی اقرار بکنم و حال آنکه من پیش از همه کس با ایمان آوردم و تصدیق کردم و یاری نمودم و حضرت امام حسن فرمود  
در صحیح کسی که حضرت از دنیا رفته و این کسی از دنیا رفته است که پیش ایشان بر او بیستی نکرده اند و اینها در کمال آن بیان

در حدیث

نمیرسند و دلایل بر این بسیار است که ذکر آنها موجب تطویل کلام میگردد پس حق تعالی بعد از ایمان دادن سوال تصدقا  
فرمود و بنص صریح قرآنی و احادیث متواتره آنحضرت در این صفت از هر در پیش است حق تعالی در سوره هل انی مبفر فایده  
و یطعمون ان الطعام علی حبه مسکینا و یتیمًا و اسیرا یعنی میخورانند طعام را با کسبکی و محبتان یا از برای محبت خدا  
مسکین و یتیم و اسیر و اتفاق کرده اند مفسران در او این حاصه بر آنکه این آیه بلکه مجموع این سوره در شان علی  
و قاطبه و حسن و حسین نازل شده است و باز فرموده است الذین یقیقون أموالهم باللیل و النهار سیرا و علانته قلام  
آجر هم عیند ربهیم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون یعنی آنها که انفاق میکنند مالهای خود را در شب و روز پنهان و آشکارا  
پس از برای ایشان است اجر ایشان نزد پروردگار ایشان و نیست خوفی بر ایشان و نه ایشان اند و هناك میشوند یعنی در آخرت  
شیخ گفته است روایات مستفیضه وارد شده است که این آیه در شان امیرالمؤمنین نازل شده و خلافی نیست در آنکه  
آنحضرت بگردد خود جمع کسبها از غلامان را از او کرده که احصاء نتوان کرد و وقت نمود مزایع و بسا تین و باغهای بسیار  
که بدست حق پرست خود احیا کرده بود پس حق تعالی بعد از آن بر او دادن زکوة را فرمود و آن نیز در شان  
آنحضرت است بل لایة اثبات و لیکن الله که اتفاق کرده اند اهل نقل بر آنکه چون آنحضرت در حال رکوع زکوة داد این آیه  
نازل شد مولت گوید که تواند بود که شیخ این آیه را حمل بر آن معنی کرده باشد یا آنکه او وانی الزکوة را و او حالی گرفته باشد  
بقرینه این آیه و قرینه آنکه این آیه مال سابقا در این آیه مذکور شده و تا سپس اولی است از آنکه پس شیخ گفته است که بعد  
از این حق تعالی فرموده و فایده بگردد و هیچ کس از صحابه نیست که تقض عهد ظاهر نکرده باشد یا نسبت این باونداده باشد  
مگر آنحضرت که کسی احتمال نمیدهد که تقض کرده باشد عهد را که با حضرت وصول کرده باشد در باری و جانفشانی  
و حمایت آنحضرت پس این صفت نیز مخصوص او است پس حق تعالی صبر بر بلاها و شداید جنبها را فرمود و معلوم است که  
بعضی آنحضرت در جنبها و شداید صبر نکرد و او سنگه با اتفاق دوست و دشمن در هیچ جنبی پشت نکرد و نگرینت و از هیچ  
خصمی نترسید پس بعد از آنکه حق تعالی جمیع این فضیلتها را ذکر کرد فرمود که ایشانند که صادق و راست گویند و غیر ایشان  
و ایشانند که بر هیچ کار و اندیشه ای صادقند که ما امر میمانند و کرده ایم آنست که صفات همه در او مجتمع باشد و او امیر  
المؤمنین است و تعبیر از این لفظ جمع از برای تعظیم و شریف او است نیز آنکه غیر این لفظ جمع بر او اطلاق میکنند و حق  
که خواهند اشاره بر نعمت و علو منزلت او کنند و گاه هست که بلفظ جمع می آورند از برای اشاره با اینکه جمع دیگر غیر او در این  
امر شریکند و در اینجا نیز فراموش نباید بود زیرا که سایر ائمه هم مرتبه و در این صفات جلیله با آنحضرت شریکند مولت  
گوید که ثلثی در تفسیرش از جایها در این عباس روایت کرده که حضرت امیرالمؤمنین چهار درهم داشت و مالک چیزی غیر آن  
نبود پس بگرد هم زاپنهان و بگرد هم و اعلا تبه و بگرد هم و از روزی که در هم داشت تصدق کرد پس این آیه در شان او نازل شد  
الذین یقیقون أموالهم باللیل و النهار سیرا و علانته قلام و از زبل بن روایت کرده است که در  
شان هیچ کس ایات قرآن نازل نشده که در شان حضرت علی نازل شد ستم در احادیث بسیار از طرق مؤلفان  
غایت تفسیر ایات صدق و صدیقی بان حضرت شده است چنانچه این مرد و به و حافظ نسیم در حله و سوطی در رد متشور  
و دیگران از ابن عباس و مجاهد روایت کرده اند در تفسیر قول حق تعالی و الذین یجاءوا بالصدق و صدق به او اکتلت هم  
المتقون یعنی آن کسی که راستی او زید و تصدقی بان کرده ایشانند بر هیچ کار از گفته اند آن کسی که صدق را آورد حضرت رسول  
است و آنکه تصدقی بان کرده علی بن ابی طالب است و بنا بر این موصول در او صدق مقرر است و کوفتان از اهل  
عربیت تجوز حذف موصول کرده اند و باز حق تعالی فرموده است و الذین آمنوا باللیل و النهار سیرا و علانته قلام  
و الشهداء عیند ربهیم کفرهم و نورهم احمد بن حنبل جمیع دیگران از ابن عباس روایت کرده اند که این آیه در شان امیر  
المؤمنین نازل شده است و بر روایت دیگر ابن عباس گفت که در شان علی و حمزه و جعفر نازل شده است یعنی آنها که ایمان  
آوردند بخدا و رسولان و ایشانند بسیار از اسکوئان و صدیقی که تکدان و کوهان پیغمبران بر آنکه ایشان تبلیغ رسانند  
کرده اند از برای ایشانست نزد ایشان بر صدیق حضرت رسول و نور ایشان بر صراط و باز حق تعالی فرموده است و من



وهادی مرتضیٰ بنی هاشم و معلوم است که خود را ازاده فرموده چنانچه تعلیمی بعد از آنکه این روایت بدست آمد از  
 حضرت امیر مؤمنان علیه السلام است گفته شد یعنی حضرت امیر مؤمنان ازاده کرده است و عبد الله بن محمد  
 ابن جنبل فرموده - مد خود روایت کرده است این حدیث را و این را که هر چه بنا بر تفسیر است که در روایات مستفیضه  
 خاصه و عامه وارد شده است دلالت میکند بر آنچه فرقه ناپسند امامانیه و شیوانی گفته اند که هیچ عجزی  
 خالی نمیشد از حجتی از جانب حق تعالی بر بندگان یا پیغمبری او و هر چه بنا بر این است که در روایات مستفیضه  
 و طریق بندگی و نگاه دارد مردم را از ضلالت و گمراهی چنانچه خداوند بر این مشایخ و اولاد و اولاد الهی هدایت  
 بخشد و ما کتبت لیهنکلی کولاً آن هدیانا الله مشتمل و من الناس من بشری نسیه انیغاة مرضات الله و الله یؤتی  
 بالعباد یعنی از جمله مردم کسی است که پیغمبر و شد جان خود را برای طلب خود میفروشد و خدا مهری است بر بندگان خود  
 و خدا بیست مستفیضه بلکه متواتره از طریق خاصه و عامه وارد شده است که این آیه در شان مومنان نازل شد  
 در شبیکه کفار قریش اتفاق کردند بر قتل حضرت رسول و آنحضرت را و جان خود را فدا نمودند که از ایشان پنهان شود و پنهان  
 رود و کفار قریش در آن شب بر کعبه خانه آنحضرت برآمدند و انتظار صبح میکشیدند و امر حق تعالی شد که حضرت امیر  
 المؤمنین را در جای خواب خود بخوابانند که کفار کمان کنند که حضرت رسول است و حضرت بیرون رود و چون حضرت  
 رسول این بشارت را آنحضرت میفرموده ادا شد و بشکر این نعمت که جان پیغمبر خود را فدای جان سرور عالمیان میکند  
 میبرد شکر بخاورد و بر فراش آنحضرت خوابید و صدمه شمشیر برهنه مشرکان را بر جان مکرّم خود خرید و در آنوقت این آیه  
 کریمه نازل شد و نزل آیه در شان آنحضرت که فرخا لقان و کتب تفسیر خود بطریق متعدده روایت کرده اند مانند حضرت  
 زانی در تفسیر و پیشا بوی و ثعلبی و حافظ ابو نعیم در نزول آیات و احمد در مسند و سعدی در فضائل و عزالی در اخبار  
 و سایر مروجین و محدثین و شعرا و ملحدان و این رساله بچند روایت ثعلبی و ابو نعیم اکتفای نمائیم و ثعلبی در تفسیر مشهور خود  
 از سدی از ابن عباس روایت کرده است که آیه در شان علی نازل شد در شبیکه حضرت رسول بغار رفت و علی بن ابی طالب  
 در فراش آنحضرت خوابید و بشارت روایت کرده است که چون حضرت رسول ازاده هجرت بسوی مدینه نمود حضرت امیر  
 دو محکمان است که قرصهای آنحضرت را اذ کند و اما انتهای مردم را که نزد آنحضرت بود با ایشان رد کند و در شبیکه خواست  
 بغار رود مشرکان بچانه آنحضرت حاضر کرده بودند امر کرد علی بن ابی طالب را که بر فراش آنحضرت بخوابد و فرمود که بر  
 خضری سبزی که من بخود میپوشم در شبها بر خود بپوش و در میان رخت خواب من خواب اگر خدا خواهد مگر و هی  
 بتو نخواهد رسید پس حضرت امیر چنین کرد و حق تعالی وحی کرد بسوی جبرئیل و میکائیل که من میان شما برادری قرار  
 داده ام و عمری که از شما را در ازاد دیگری کرده ام کدام یک از شما دیگر را بر خود اختیار میکند بطول زندگانی  
 خود بر نداشتند و اختیار طول جوده دیگری بر خود نکردند حق تعالی وحی کرد با ایشان که چو شما مثل علی بن ابی طالب  
 نبودید که من او را با جمل برادری کردم و بر فراش او خوابید و جان خود را فدای او کرد و زندگانی خود  
 اختیار کرد اکنون بروید بسوی زمین و او را از شر دشمنان محافظت نمائید پس هر دو زمین آمدند و جبرئیل نزد علی  
 سر حق پرورد حضرت امیر نشست و میکائیل نزد پاهای او و جبرئیل ندا کرد که بیه که بیست مثل تو ای پسر ابوطالب خدای  
 تو میافهات میکند بر ملا نگر حق تعالی این آیه را بر حضرت فرستاد در وقتیکه متوجه مدینه طیبه بود در شان علی  
 و حافظ ابو نعیم نیز روایت این آیه در شان آنحضرت از ابن عباس روایت کرده است هه قمر الله کریمه تطهیر است  
 انما یزین الله لیکم عنکم الیوم اهل البیت و بطهیرکم تطهیرا یعنی ازاده نکرده است حق تعالی مگر آنکه بر طرف کند  
 از شما مشرک و کاف و مشرک و هر یک از ای اهل بیت پیغمبر و پاک کرد شما را پاک کرد از سبقتی بدانکه احادیث معتبره از طریق  
 خاصه و عامه وارد شده است که این آیه در شان امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین نازل شده و در جمیع صحاح عامه  
 و تفاسیر معتبره ایشان مذکور است چنانچه ثعلبی از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا فرمود که این آیه  
 در شان من و علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شد بشارت ثعلبی و غیره از ام سلمه روایت کرده اند که گفت حضرت رسول

روایت کرده است از رسول خدا ص



در خانه من بود و فاطمه حیره از برای آنحضرت آورد حضرت در صفت نشسته بود که خوابگاه آنحضرت بود و در پیشش عجا  
خبري كس شده بود و من در حجره نماز ميگريم پس حضرت رسول بقاطمه گفت بطلب شو هر خود و پسرهای خود را ببر علی  
و حسن و حسین آمدند و همه نشستند و مشغول حیره خوردن شدند در این وقت حق تعالی این امر را فرستاد پس حضرت  
رسول زیادتی عبادا گرفت و برایشانید و دست مبارک بسوی اصحاب بلند کرد و گفت خداوند اینها اهل بیت من و  
مخصوصان من اند پس از ایشان رجس زاد و گردان و پاک کرد ان ایشان را پاک کرد این بدی ام سلمه گفت پس من سر خود را  
داخل خانه کردم و گفتم من نیز با شما میبارم رسول الله در مرتبه فرمود که عاقبت تو خیر است و مراد داخل نگردد ایضا علی از  
جمع روایت کرده است که گفت با ما درم رفتم نزد عایشه ما درم سبب خروج او را بچنگ حمل پرسید گفت امری بود آن  
فضا و قدر خدا ما درم گفت در باب علی چه میگوئی گفت سوال میکنی از کسی که محبوب ترين مرغان بود نزد حضرت رسول  
و شوهر محبوب ترين زنان بود نزد آنحضرت بجهت علی که دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین را که حضرت رسول ایشان را در روز  
جامه جمع کرد و گفت خداوند اینها اهل بیت و مخصوصان و دوستان من اند پس از ایشان رجس زاد و گردان و پاک کرد ان  
ایشان را پاک کرد این بدی من خواستم داخل شوم گفت دور شو ایضا نزولی به زاد و شان ایشان از عبد الله بن جعفر طیار و  
روایت کرده است و آنکه زینب زوجه حضرت خواست داخل شود و اخی نشد و از وائل بن اسقع روایت کرده است آنکه  
حضرت فرمود اهل بیت من حق اند یعنی سزاوار تر اند بخلاف و هر خبری و این عتاس نیز روایت کرده است و صاحب جامع  
الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که ام سلمه گفت اینها میر در خانه من نازل شد و من در پیشش نشسته بودم گفت من  
از اهل بیتم فرمود که عاقبت تو خیر است و تو از اولج رسولی و در اینجا در وقت نزول آن حضرت رسول علی و فاطمه و حسن  
و حسین بودند و عبادا بر ایشان پوشانید و گفت خداوند اینها اهل بیت من اند و گردان از ایشان رجس زاد و پاک کرد ان ایشان را  
پاک کرد این بدی و در جامع الاصول گفته است بر و ابی بکر حضرت فرمود که اینها اهل بیت و مخصوصان من اند پس ام سلمه  
استدعا کرد که داخل شود در ایشان حضرت قبول فرمود گفت عاقبت تو خیر است و با از صحیح ترمذی از عمر بن ابی سلمه  
همین مضمون روایت کرده است و صاحب جامع الاصول و صاحب شکوفا از صحیح مسلم روایت کرده اند از عایشه ملعونه که روایت  
حضرت رسول بیرون آمد و عیالی ملون سباهی پوشیده بود و علی و فاطمه و حسن و حسین را داخل عبا کرد و اینها را خواند  
و نقلی نیز از حدیث را از عایشه روایت کرده است در این حجره متعصب ترين علماء ایشانند و کتاب صواعق محرقة گفته است  
که اکثر مقبران و اعتقاد است که اینها بدو شان علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شده است با عبادا و آنکه ضمیر عنکم ضمیر جمیع  
ملک است و در صحیح مسلم و جامع الاصول روایت شده است که حسین بن عمرو از زید بن ارقم پرسید که آیا از ان آنحضرت  
از اهل بیت او بند زد که گفت نه بخدا سوگند زنی مدعی باشو هر میباشد چون طلاقش گفت بخدا شپس برود و بقوم خود  
ملحق میشود بلکه اهل بیت او خویشان او بند که صلوات بر ایشان است و در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است  
که انس بن مالک گفت چون آنرا نظر کردم در شان اهل بیت نازل شد تا قریب شش ماه حضرت رسول چون نماز بیرون میامد در  
خانه فاطمه ایستاد و میگفت الصلوة یا اهل بی بی یعنی تمام آن حاضر شو بی ای اهل بیت من پس آنرا تطهیر و الاوث می نمود تا آخر  
ایه و خاصه و عاتق بطریق بسیار از ابو سعید خدری و انس بن مالک و عایشه و ام سلمه و وائل بن اسقع و غیر ایشان روایت کرده اند  
که اینها در شان نازل شدند پس با عبادا و آنکه خاصه و عاتق ظاهر شد که اینها مخصوص این بی بی است و زمان حضرت  
رسول و خویشان آنحضرت داخل نیستند پس به دلالت میکند بر آنکه ایشان از کفر و نفاق و مشک و شرک هر گاهی معصومند  
زیرا که از ادعای بچندین معنی طلاق میکنند اول از ادعای که بعد از ان مراد بلا فاصله حاصل شود چنانکه حق تعالی فرموده ایما آخره اذا  
از ادعای آن بقول که کن فتکون یعنی نیست مر خدا مگر آنکه هر گاه از ادعای کفر چیزی را آنکه بگوید مر از ان باش پس ان میباشد و هم  
میرسد در تمام از ادعای عزم است و ان در حق تعالی محالست که نباشد و اینها سابقه بر جمیع است و آنکه از ادعای انی تخلقت  
سزا او میکند ستم از ادعای تکلیف است و این معنی در این احتمال ندارد بچندین وجه اول آنکه انما با حقائق اهل  
عربیت دلالت بر جبر میکند و تکلیف ذهاب رجس خصوصیتی با اهل بیت ندارد بلکه جمیع مکلفین حق کفار مکلفند در این

وحق تعالی فرموده است بنی نافریده ام جن و انس را مگر برای آنکه مرا عبادت کنند و بمانند از سباق اخبار متواتره معلوم  
 که نزول تنبیه برای مدح و تشریف بود لهذا حضرت رسول ایشان را مخصوص کرد و عجا بر روی ایشان پوشانید و فرمود  
 که ایشان اهل بیت و مخصوصان منند پس ای مؤمنان بدانید که این عظیمه نازل شد چنانچه فرموده است آن تعصب گفته است که  
 حکم الرجب یعنی جمیع گناهان را از شما زایل کرد و بپوشید و بپوشید یعنی خلعتی که بر شما پوشانید و اگر مراد  
 تکلیف بر آن گناهان باشد که کفار و فساق همه در آن شریکند چه مدعی و چه مشرک و چه کافر و چه مؤمن در آن خواهد بود ستم آنکه  
 در اکثر آیات مذکور شد که این ای بعد از دعا و استعاذت حضرت نازل شد و آنچه حضرت استدرها نمود در هاب و حین  
 بود در امری که متعین حصول نباشد اگر این معنی مراد نباشد ای متعین برود دعای آن حضرت خواهد بود نه جایز آن چنانکه  
 آنکه اگر این معنی مراد بود ام سلمه چرا انقدر مبالغه میکرد که خود را داخل عبا کند و حضرت بر امضا بقیه میفرمود در خولد  
 در این معنی که هر کس در آن داخل اند و آنکه بعضی از مخالفان گفته اند که این در میان آیات نیست که در آن آیات خطاب بر آن حضرت  
 شده است پس در این آیه نیز باید ایشان مخاطب باشند باطل است چند وجه و غیر اول آنکه تغییر ضمیر مؤنث بضمیر  
 مذکور دلیل است بر آنکه خطاب با ایشان نیست و کسیکه تتبع آیات قرآنی می نماید میداند که در آیات از این قبیل بسیار است  
 که در میان قصه قصه دیگر مذکور میشود و تغییر خطاب کبیمار میشود چنانچه در این سوره نیز مثل این واقع شده که در میان  
 آنها خطاب با زوجات عدول و خطاب مؤمنان شده است و باز امر مخاطب ایشان شده است با آنکه در اینجا مناسب نام تلخیص  
 اگر کسی تدبر کند بر آنکه در این تغییر کلام تعبیری نیست بر آن نیست که شما و اهل بیت آن حضرت خشورید بلکه معاشرت شما بیشتر است  
 چرا شما مثل ایشان عینا شدید و طهارت و زاهدت و عبادت و اب معاشرت با آنکه مبادا کسی قوه تم کند که زبان این اختصاص  
 هرگاه این قسم اعمال از ایشان صادر شود ممکن است که از اهل بیت هم مثل آنها الهماذ بالله صادر شود و از برای بیان طهارت و قبول  
 عصمت ایشان این آیه در میان داخل کرده باشند و این دو وجه که با طهارت رسیده نسبت به جوهری که مفسران در ربط و نظم میکنند  
 واضح تر و اسان تر است در غیر آنکه اگر این سخن صورتی داشته باشد و میگویند که از معصوم چیزی ساقط نشده باشد  
 و معلوم نیست زیرا که صاحب جامع الاصول از بدین ثابت نقل کرده که بعد از آنکه قرآن را جمع کردیم ای رهبر رجال صدقوا ما عاهدوا  
 الله علیه باخرجه بن ثابت یا فیم و ملحق کردیم پس ممکن است که آیات بسیار دیگر افتاده باشد در سابق و لاحق این آیه که ملحق  
 نکرده باشند و از حضرت صادق منقولست که در سوره احزاب فضایل مردان و زنان قریش بسیار بود و بزرگتر از سوره بقره بود  
 و ایشان کم کردند و تحریر ندادند سیم آنکه معلوم نیست که نظم قرآن و اوقاف نزول باشد زیرا که در بسیاری از سوره های کتب  
 مصریح کرده اند که بعضی از آیات مدنی است و بالعکس پس ممکن است که در وقت دیگر نازل شده باشد و در این موضع  
 دانستنی آنست که الحاق کرده باشند چهارم آنکه هرگاه یا حادثه صحیح متواتره خاصه و عامه معلوم شده باشد که این آیه  
 مخصوص اهل بیت است اگر چه در بطایان بر ما معلوم نباشد ضروری ندارد و جواب اعتراضات دیگر ایشان از در کتب مبسوطه  
 ایراد نموده ام و این رساله کجا نشود که آنها را در هرگاه حق تعالی رجس را از ایشان زایل کرد انبده باشد یا بد جمیع افرادش  
 متقی کرد و خصوصا هرگاه بعد از مبالغه در تطهیر واقع شده باشد که قرینه واضح و عموم است پس باید از جمیع گناهان  
 مظهر باشد پس ثابت شد که معصوم اند و اگر گویند که دلالت بر عصمت است نه نمیکند گوئیم همینکه عصمت فی الجمله حکم  
 رسیدگان نیست زیرا که کسی ذات قابل نیست که در بعضی اوقات معصوم بوده اند و در بعضی نبوده اند و این خرق اجتماع  
 میکند که از ایشان جان نمیدانند با آنکه هر جا که در قرآن مجید راده باین صیغه وارد شده مراد از آن حصول بالفعل و عدم  
 است مثل *يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْكَ كَيْدُكَ وَ كَيْدُ الْمُشْرِكِينَ* و *يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْكَ كَيْدُكَ وَ كَيْدُ الْمُشْرِكِينَ* و *يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْكَ كَيْدُكَ وَ كَيْدُ الْمُشْرِكِينَ*  
 آن چنانکه و مثل این بسیار است و هرگاه عصمت ثابت شد امامت نیز ثابت میشود و در رجال ایشان جمله ایست که در عصمت  
 امام مذکور شد زیرا که با تقاطع غیر ایشان معصوم نیستند هشتم آنکه مبالغه است *فَمَنْ حَاجَّكَ مِنْ بَيْنِ مَنْ يَكْفُرُ*  
 ما جاءك من العلم فقل تعالوا لنناق و آتيناكم و آتيناكم و آتيناكم و آتيناكم و آتيناكم و آتيناكم و آتيناكم و آتيناكم و آتيناكم و آتيناكم  
 الکافی در معنی پس کسیکه بخالد کند با خود را بر حضرت عیسی بعد از آنکه آمده است بسوی تو و عیسی بگوید ای یحیی بنی مریم ما را

و نیز آن

و نیز آن شمارا و زمان شمارا و زمان شمارا و آنچه نهای ما را و آنچه نهای شما را پس مباحله کنیم و بفرج کنیم و خدا پس بگردانیم  
لغزش خدا را بود روح کو باقی و حادثه متواتره از حریق خاصه و عامه وارد شده است که بنابر در شان اهل بیت از انبیا نازل شده  
چنانکه صاحب کوه و جامع الاصول در بیان از صحیح مسلم روایت کرده اند از سعد بن ابی وقاص که چون ایام مباحله نازل  
رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین را طلبید و گفت اللهم هؤلاء اهل بیتی افتخار و شکوه و حجج مسلم و جامع الاصول  
از عایشه روایت کرده اند که حضرت رسول با ملائکه آمد و بر او و عجمای ملامتی بود پس حسن آمد و او را داخل عبا کرد پس حسین  
آمد و او را داخل عبا کرد پس فاطمه آمد و او را داخل عبا کرد پس علی آمد و او را داخل عبا کرد پس آن اهل بیت را خواستند مباحله  
و دیگران از بن عباس روایت کرده اند که چون اهل بخت آن آمدند و حق تعالی این اهل بیت را فرستاده رسول خدا آمد با علی و فاطمه  
و حسن و حسین پس با ایشان گفت هرگاه من دعا کنم شما امین بگوئید پس اهل بخت آن با کردند از ملائکه و صلح کردند و بفرج  
و صاحب کشف روایت کرده است که چون حضرت رسول نصاری را دعوت کرد پس وی مباحله گفتند مهلت ده ما را  
تا برگردیم و فکری بکنیم و فرزندان ما را بچون با بگردیم و خلوت کردند گفتند بصحاب رای خود که ای عبدالمطلب چه مصلحتی  
بمنی که مباحله سوگند که دانستند بگریه نصاری که چنانچه پیغمبر و رسول است در باب سعدی حجت قاطعه برای شما آورد  
مخدا سوگند که مباحله نکرده ایم که در هیچ کس با پیغمبر خود که بزرگ ایشان زنده ماند و کودکی ایشان بزرگ شود و اگر مباحله  
کنند همین ساعت هم هلاک میشوند و اگر ایضا الف باه بن خود دارند و میخواهند پدران جدا نشود پس با او صلح کنید  
و بیاید خود برگردید پس آمدند بنزد رسول و حضرت با ملائکه آمد و بود و حضرت امام حسین را در برداشتند  
حضرت امام حسن را گرفتند و حضرت فاطمه در پشت سر او سپردند و حضرت امیرالمؤمنین از پشت سر فاطمه سپردند و حضرت  
رسول با ایشان میفرمود که هرگاه من دعا کنم شما امین بگوئید پس اسفند بختی گفتند که نصاری من می بیند روی چند  
که اگر خدا خواهد کوهی را از جای خود بکند یا بنی روها میکند پس مباحله میکنند که هلاک میشوند و بر روی زمین نصاری  
نمانند تا روز قیامت پس ایشان گفتند ای ابوالقاسم و ای ما بران قرار گرفت است که با تو مباحله نکنیم و تو را بر دین  
خود بگذاریم و ما بر دین خود ثابت باشیم حضرت فرمود که هرگاه با ما میکنند از مباحله کردن پس مسلمان شوید که بوده  
باشد از برای شما آنچه از برای مسلمانی است پس آنکه حضرت فرمود پس با شما جنگ میکنیم گفتند ما و اطاعت جنک عریک  
نست و لیکن صلح میکنیم تا تو که با ما جنگ کنی و ما از ترسنا فی و ما از انزاد بن خود بر نگرانی بشرط آنکه در هر سال در هزار  
حله بدیم برای جزیه هزار حله زاد و ماه صفر و هزار حله زاد و ماه رجب و سی زره عادی قدیم بدیم پس حضرت با ایشان  
باتر موصی نمود و فرمود که بخود خداوند بکه جا تم در دست قدرت و دست هلاک شدن و بخت شده بود و اهل بخت آن  
و اگر مباحله میکردند همگی منجم میشدند بصورت بوزیر و خولد و این وادی بر ایشان اقس میشد و هر بنده خدا و نه عالمان  
مستاصل میکرد بخت آن و اهل از احق مرغان را بر سر درختان و پیش از آنکه سال بگردد و تمام شود جمیع نصاری هلاک  
میشدند و تعلیمی در تفسیر نیز همین روایت را بسنها نقل کرده است پس صاحب کشف روایت عایشه را ذکر کرده است و در  
آخر گفته است که چون حضرت ایشان را داخل عبا کرد گفت ایما برید الله لیدهب عنکم الرجس و مضمون قصه مباحله متواتر است  
بناز خاصه در تفسیر و حدیث و مورخین و غیر ایشان هر چند در بعضی خصوصیات از اختلاف کرده اند و خلاصه  
مستند را اینکه مباحله با اهل عبا شد و غیر ایشان کسی داخل عبا نبود و علی ای حال کالت میکنند بر حقیقت رسول و امامت علی  
مرتضی و تقیلت مجموع اهل عبا علیهم الف الف العناوة و التوبة و الشاء بوجه شنی امیر اندک حضرت رسول اگر در ثوق تمام  
بر حقیقت خود نمیدانست با این جزه با اندام بر مباحله نمی نمود و عزیزترین اهل خود را بدم شمشیر دعاء سر به التاشر کرده و کف  
حقیقت ایشان دانستند یا احتمال حقیقت ایشان میداد بدین روی آورد که اگر مباحله کردید پس مباحله کنید خدا بخوا  
بر شما نازل میشود و مباحله میجوید و تحقیق مباحله اگر چه بر حقیقت خود نمیدانست با این مباحله کردن متضمن سعی در اظهار  
کذب بود و هیچ عاقلی عین تاری نمیکند با آنکه با تهمتی جمیع ارباب مدلل حضرت افعال عقلاء هر زمان بود ستمی اندک  
نصاری امتناع از مباحله نمودند و اگر عاقل حقیقت حضرت ندانستند با این پروا از تفسیر حضرت و معدود و چند از اهل

بیت مختصرت نکند و حفظ و ثبت خود زاده و زبان قوم خود بکنند چنانچه برای این معنی اقام بر حور و بیله که منمودند و زنا  
فرزندان و اموال خود زاده و معرض سیر و قتل و ضرب بدری آوردند و با بست مذلت و خواری جزیره الخیار و نکند چنان  
انکه در اکثر اخبار مذکور است که نصاری یکدیگر را منع از مباحله می نمودند و مذکور میساختند که حقیقت و بر ما ظاهر کرد  
و معلوم شد بر ما که آن پیغمبر موعود است و باین سبب از مباحله امتناع نمودند چنانچه از این قضیه شریفه ظاهر  
میشود که حضرت امیر المؤمنین و قاطبه و حسن و حسین بعد از حضرت رسالت اشرف خلق خدا و عزیز ترین مردم نزد آنحضرت  
بوده اند چنانچه جمیع مخالفان و متعصبان ایشان مانند زنجیری و بیضاوی و فرزازی و غیر ایشان باین اعتراض نموده اند  
و زنجیری که از همه متعصبان است و کشف گفته است که اگر کوئی دعوت کردن خصم بر مباحله برای آن بود که ظاهر شود  
که او کاذب است یا خصم او و این امر مخصوص او و خصم او بود پس چه فایده داشت خصم کردن ایشان و زبان جواب گویم که خصم کردن  
ایشان در مباحله دلالتش بر وثوق و اعتماد بر حقیقت او و زیاده بود از آنکه خود بهر بنهائی میساختند تا بدین که با خصم کردن ایشان  
حراست نمود بر آنکه اعتراف خود و یارهای جگر خود را و محبوب ترین مردم را نزد خود در معرض نفرین و هلاکت در آورد و اگر آن نبود  
بجود بنهائی و دلالت کرد بر آنکه اعتماد تمام بر روح گویند خصم خود داشت که خواست خصم او با اعتراف و احتیاط هلاک  
شوند و مخصوص کرد آمدن برای مباحله پس از زنا که ایشان عزیز ترین اهل اند و بدل بشیر از دیگران محسینند و بسا  
باشد که ادوی خود زاده و معرض هلاک درونی و زدی برای آنکه اسپه بابیشان فرسد و باین سبب رحمتها از ناز و فرزندان را با خود  
میسرده اند که نکر بزند و باین جهت خدا تعالی در ایام مباحله ایشان را بر نفس خود مقدم داشت تا اعلام نماید که ایشان بر  
جان مقدم اند پس بعد از این گفته است که دلیل است که از این قوی تر دلیل نمیشد بر فضیلت اصحاب عیسا تمام شد کلام  
زنجیری پس گویم هر گاه معلوم شد که ایشان احب و اعز خلق بوده اند نزد آنحضرت پس باید بهترین خلق باشند و از زبان  
و بعد از آن حضرت چه بر هر غافل مستدین ظاهر است که محبت آن حضرت از بابت دیگران از جهت روابط شریعت نبود بلکه هر که  
نزد خدا محبوب تر بود آنحضرت را و از بیشتر دوست میداشت و چون چنین نباشد و حال آنکه در آیات و اخبار بسیار مذمت محبت  
اولاد و ابناء و عشایر بدو و محبت دینی وارد شده است و بسا از سیرت آن حضرت معلوم بود که خویشانش نزدیک از خود  
دور میکرد بسبب آنکه دوست خدا نبودند و در روزگار غایت میکرد بجهت آنکه خدا ایشان زاد و دوست میداشت مانند سلمان  
و مقاداد و احزاب ایشان چنانچه حضرت سید الشاجد نیز در وصف آنحضرت فرموده است و قال فیما لا بعد من و عادی  
فیلک الا قریب و هر گاه ایشان محبوب ترین خلق باشند نزد خدا و بهترین امت باشند تغلب بر دیگران بر ایشان عقلا و شیخ  
خواهد بود ششم فرزازی که از اعظم علمای اهل سنت است و بتعصب مشهور است گفته است که شیعه از آن که  
استند است که علی بن ابی طالب از جمیع پیغمبران پیغمبر آخر الزمان افضل است و از جمیع صحابه افضل است زیرا که حق  
فرموده است بخوانیم نفسهای خود را و نفسهای شما را و مراد از نفسها نفس عقل نیست زیرا که دعوت انقضای مغایر میباشد  
و ادوی خود را نمیخوانند پس باید مراد دیگری باشد و با اتفاق مخالف و موالف غیر از زبان و سیرت کسی که با همسنا تعبیر کرده  
باشند ضمیر علی بن ابی طالب بود پس معلوم شد که حق تعالی نفس علی را نفس محمد گفته است و اتحاد حقیقی میان دو نفس  
حالیست پس باید که جاز یا شد و این مقرراست و اصول که حمل لفظ نفس بر اقرب جازات محقق است و نیست از حمل بر بعد  
و اقرب جازات استوی در جمیع امور و شرک در جمیع کمالات است که آنچه بدلیل در روید و آنچه با جماع بهر زنی و غیر است  
پیغمبر است که علی با او شریک نیست پس باید که در کمالات دیگر شریک باشد و از جمله کمالات حضرت رسول است که او افضل  
است از سایر پیغمبران و از جمیع صحابه پس حضرت امیر نیز باید که افضل از آنها باشد و بعد از آنکه دلیل را بتفصیل تمام نقل  
کرده است جواب گفته است که چنانچه اجماع منعقد شده است که محمد افضل از علی است اجماع منعقد است بر آنکه پیغمبران  
افضل اند از غیر پیغمبران و در باب فضیلت صحابه جوابی نگفته است زیرا که در اینجا جوابی ندانسته است و جوابی که در باب  
پیغمبران گفته است نیز بطلان نشناخته است زیرا که شیعه این اجماع را قبول ندارند و میگویند که گویند که اهل سنت اجماع  
کرده اند اجماع ایشان بنهائی چه اعتبار دارد و اگر میگویند که جمیع امت اجماع کرده مسلم نیست بلکه بطلان نشناخته است زیرا

که اکثر علماء شیعه را اعتقاد داشتند که حضرت امیر و سائر ائمه افضل اند از سایر پیغمبران و ائمه است و اینست که در کتب معتبره  
از ائمه خود در این باب روایت کرده اند و سائر مقلدان نیز بسند و صریح داشته اند که این فضل که امام المشککین میگویند  
او را تصرفی نتوانسته است که در حق امامت حضرت امیر و سائر ائمه باشد و دلیل ثابت شدی بر آنکه از جمله کمال آنست که رسول  
و جوی ملاحظت و آن غیر پیغمبر نیست پس باید آنحضرت امام باشد بجز این فضل بودن از سایر ائمه لازم دارد و اعلام  
امامت را قطع نظر از آنکه هیچ مرجوح فیه است و اگر معاند متعصبی مناقشه کند و گوید که گفت دعوت نفس شرع باشد  
عجاز و مجازی از مجاز دیگر اولی نیست بحد و جواز به عنوان گفت و ما در این رساله در جواب اکتفا میکنیم اول آنکه  
تجداد و اطلاق نفس شایع تر از مجاز دیگر است و در میان علم شایع است که میگویند که تو بمنزله جاز میخورد و در خصوص  
حضرت امیر این معنی در روایات بسیار از طرق خاصه و عامه وارد شده است چنانچه در صحاح عامه منقولست که حضرت  
رسول بحضرت امیر المؤمنین گفت انت نبی و آنا نبتک یعنی تا علی تو از منی و من از تو ام و در فردوس الاخبار روایت کرده است  
که گفت علی بمنزله سرمدت از بدن من و بر وایت دیگر بمنزله روح منست از بدن من بگو و هر چه از منافقان خطاب کرده که غلام  
کنید و زکوة میدهد یا آنکه پیغمبر است بسوی شما مردی را که بمنزله نفس منست یعنی علی و از این باب اخبار بسیار است و اینها همه  
شهریه این مجاز است و دیگر آنکه این آیه که میفرماید هر که بر هر احتمالی دلالت میکند بر فضیلت و امامت آنحضرت و بر آنکه در کتب معتبره  
بصیغه متکلم مع الضم فرموده است یا باعتبار دخول مخاطب است یا از برای تعظیم است که در این مقامات شایع است از برای  
داخل بودن امت است و بسیار در احتمال آخر بقدر کلام این خواهد بود که ندع ابناءنا و ندع ابناءکم و مشک نیست در آنکه  
احتمالی اول ظاهر احتمال است و این نیز در احتمال دارد اول آنکه مراد از آن باشد که بتوانم هر یک از ما و شما فرزندان و فرزندان و فرزندان  
دویم آنکه هر یک از ما و شما ابناء و نشاء و انفس جانتین را بخوانیم و اول ظاهر است چنانچه بیضا و اکثر مفسران تصریح باین  
نموده اند و اگر چه اکثر وجوه دخلی تا معنی غیر ندارد اما از برای استنباطی احتمال مذکور شد و اما جمعیت ابناء و نشاء  
و انفس محتمل است که از برای تعظیم باشد یا از برای دخول امت یا از برای مخاطبین که بقدر کلام آن باشد که ندع ابناءنا و ابناءکم  
که عاده ابناء از برای رعایت لفظی باشد چون مختلف پیغمبر در بدو عاده جار مجروح است همان اهل بیت باطن  
آن باشد که ابناء نظر بقاهر حال محتمل بود که آنها صلاحت دارند که در مباهله داخل باشند از هر صفت جاتی چون  
کسی را که صلاحیت این امر داشته باشد بغیر ایشان از جماعت آوردند و تعیین خصوص انجاعت قبل از تحقق مباهله ضروری  
نیست و هم چنین جمعیت ضمیر ابناءنا و نشاءنا و انفسنا هم احتمال است و آن را دارد بغیر احتمال سیم و آن در اول فیه در نهایت  
بعد استی بر آنکه معلوم است که دعوت هر یک مخصوص جماعت خود بود پس میگوئیم که اگر جمعیت برای تعظیم باشد و در نفس آن  
شخص باشد که متصدی مباهله شده است و معلوم است که متصدی مباهله از این جانب حضرت رسول بود و با تفاوت روایات  
و اقوال حضرت امیر المؤمنین در مباهله داخل بود پس دخول آنحضرت بصورت خواهد بود و نصاری میتوانند استدلالت که چنانچه  
آورده و حال آنکه در شرط ما داخل بود مگر آنکه گویند که آنحضرت را برای شدن اختصاص و تناسب بمنزله نفس او بود و گویند  
بمنزله یک شخص بود نه طایفه او را آورد و این وجهی است که در این مقام نهایت بعد از آوردن مطلوب بنا داخل خواهد بود و ضروری  
بایشان پیشتر خواهد شد اما وجه دوم میگوئیم که اگر امت با صاحب داخل در مباهله بودند چرا آنکه هر که حاضر بود از  
ایشان در مباهله حاضر نشد مگر آنکه گوئیم حاضر کردن جمیع مومنین عام و اختلاط اصوات میگردید و موهم آن  
بود که اعتماد بر حقیقت خود ندارد که این گروه انبوه را با خود آورده است که ما را بکثرت ایشان و شوکت خود بهتر ما نقل  
یاد در این باب اعتماد بدعای مردم کرده است چون خود حاضر شد که قیام مقام هم بود و اول بنفس بود نسبت همه و امیر المؤمنین  
را آورد از برای آنکه امام و پیشوا و مقتدای ایشان بود و ابناء بنای پیغمبر ابناء او بودند و فاطمه چنانچه در خبر  
پیغمبر بود زوجه او بود پس باین اسباب آنحضرت را از میان سایر امت خود و صحابه اختصاص باین امر داد و هر دو از بیانات  
خود و سایر امت مباهله حاضر شد ندانیم چنانچه آنجا نیز هر که جمیع نصاری بودند و از جانب همه حاضر شد بودند پس  
این وجه نیز صریح خواهد بود در مقصود و اقوی خواهد بود در اثبات مطلوب و هر چه در این تفریق دلالت بر آنست فصل

انحضرت میکند بسبب آنکه هرگاه در میان جمیع امت و صحابه کسیکه اهل بیت دخول در میانها شد داشته باشد بغیر آنحضرت و  
زوج و اولاد آنحضرت نبوده باشد همین دلیل خواهد بود بر آنکه غیر ایشان صلاحیت امامت ندارند و چون که بعد از او شد  
منع ایشان معنی اول و اقلید با ایشان نمیشد با آنکه از معنی مؤید باخیر و معتبره جانشین بوده باشد چنانچه ذاتی و اگر  
گویند حمل بر اقیحان و اقیحان است که معنی دیگر مشایخ نباشد و این معلوم است که این معنی وارد مقام اظهار  
نهایت محبت و اختصاص بسیار استعمال بینما چند جواب گوئیم که هر چند از احادیث که سابقا بیان اشاره کرده ایم اکثر آنها  
میکند بر آنکه محض همین معنی مراد نیست تماما از انما فاشد در این ضرورت نیست و از برای اثبات امامت و احق بودن بخلاف  
که مطلقا اصلی ما است در این مقام حصول این معنی کافیست بقدری که مکرر مذکور شد هتلم و تعینها اذن و اعینه  
یعنی وضبط میکند و حفظ است با یا قرآنی و حقایق ربانی را گوشه که حفظ کنند و نگاه دارند است خاصه و عامه  
بطریق مستفیضه روایت کرده اند که این پدر در شان حضرت امیر المؤمنین نازل شد چنانچه تعلیمی در تفسیر و حافظه بود و نعم  
در حلقه و واحدی در اسباب نزول و طبری در خصائص و اعیان صفاتی در محاضرات و این معاذلی در مناقب و این  
سردر و در مناقب و اکثر رجال ثانی و مقسراتان خاصه و عامه از حضرت امیر المؤمنین و این عیاش در بریده اصلی و حقیق  
جماعت بسیار روایت کرده اند و بعضی با این لفظ است که حضرت امیر المؤمنین گفت که رسول خدا مراد بر گرفت و  
گفت سر کرده است مثل پروردگار من که تو را بخود نزدیک کردیم و علوم خود را بتو تعلیم نمایم و بر من لازم است که اطاعت  
پروردگار خود نمایم و بحق تو و تو را استوار است که حفظ تمامی و قراموش نکنی پس این آیه نازل شد بر او است که فرمود  
که چون این آیه نازل شد حضرت رسول فرمود که از خدا سوال کردم که این را گوشهای تو کردی و خدا مستجاب کرد  
و دعای مرا پس حضرت امیر فرمود که بعد از آن آنچه از آنحضرت شنیدم هرگز فراموش نکردم چون تواند بود که فراموش کنم  
بعد از دعای آنحضرت و محشری و فخری با نهایت تعصب ایشان این روایت را نقل کرده اند و محشری در کشاف  
گفته است که جمله باذن و اعینه گوشه است که از نشان او نماند که هر چه دانستند و حفظ کنند و ضایع نگردد آنکه بیرون  
عملی با این پس این روایت اخیر را روایت کرده است که اگر کوئی که چرا خدا اذن را بلفظ معز و نکره اذکرده است جواب  
گوئیم که از برای اشعار با نیت که حفظ کنند بسیار کم است و سرزشتی است مردم را بر این امر و از برای دلالت بر آنست  
بلکه گوشه که حفظ کنند پس است و تدریجاً نکره بسیار است و پروائی نیست جماعت دیگر هر چند تمام عالم را پر کند تمام  
شد کلام و محشری و حق تعالی بر قلم او جاری کرده و اعتراف کرده است که ما به بیعت در نزول آیات در خصوص حضرت امیر  
المؤمنین بعمل آمده است و او است حافظ علوم الهی چون تواند بود که او حکوم حکم جاهلی چند باشد که در همه احکام  
محتاج او بودند و از او استفسار مینمودند و حق تعالی فرموده است هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون یا سایر  
آیات و ادله که سابقا مذکور شد و مؤید آنکه آنحضرت علم نام بود بلفظ و معنی قرآن آنکه این حیرتناهی در صواعق محرقه  
از این سعد و روایت کرده است که حضرت امیر فرمود بخدا سوگند که هیچ آیه نازل نشده مگر آنکه میدانم در چه استوار نازل شده  
و در کجا نازل شده است و بر کج نازل شده است بجز آنکه عطا کرده است مرا پروردگار من در آنستاده و وفاتی کو با  
ایضا گفته است که این سعد و دیگران روایت کرده اند از ابی الطفیل که علی فرمود که سوال کنید مرا از کتاب خدا بدو سستی که هیچ  
آیه نیست مگر آنکه میدانم که در شب نازل شده یا در روز و یاد در صحرا نازل شده یا در کوچه و گفته است این آیه را در صحرا  
سپری روایت کرده است که چون حضرت رسول بنام قدس ارتحال نمود علی بیعت نمود با او حاضر نشد و فرمود که سوگند یاد  
کرده ام که در این روش نیندازم مگر برای نماز تا قرآن را جمع کنم پس میگویند که جمیع قرآن را بر تپه که نازل شده بود جمع کردند  
سپری میگفت چه بود اگر آن قرآن ذی باقیم که علم و انشا هست و روایت کرده است طبری از ام سلمه که گفت شنیدم از رسول  
خدا که علی با قرآن است و قرآن با علی است از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوفه بر من وارد شوند و ایضا روایت کرده است که  
حضرت رسول در مرض موت خود فرمود ایها الناس تودیکنس که روح را بر روی قبض نمایند و مرا از میان شما ببرند و بیشتر  
باشما سخن نگویم و بعد از خود را بر شما تمام میکنم بدو سستی که من در میان شما میکنم از آنکه بپروردگار خود را و معترب خود را

که اصل بیت منند پس دست علی را گرفت و بلند کرد و گفت این علی باقر است و قرآن با علی است از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حق  
گوهر بر من وارد شوند پس از ایشان سوال کنم که چگونه رعایت من در حق آنها کرده اید مؤلف گوید که هرگاه چنین متعصبی که  
در اثر احادیث متواتره مدح کرده است از آنها بتعصب این احادیث را نقل کرده و در نگرفته است همین پس است از برای  
تلم با قاضی و خلافت آنحضرت هرگاه در هشتم رحلت حضرت رسول فرماید که من پیروم و بعوض خود و چیزی در میان  
نمایم بکنارم پس دست حضرت امیر را بگیرد و فرماید که این باقر است و از یکدیگر جدا نمیشوند صریح است در آنکه لفظ  
بر معنی قرآن با او است و مفسر قرآن او است و قرآن شهادت بر حقیقت او میدهد و متابعت قرآن بدون متابعت او و انبیا  
و بعد از آن بر سبیل تاکید فرماید که در قیامت از ایشان سوال خواهد کرد که چگونه رعایت ایشان کرده اید هر عاقل که در این  
حدیث تأمل نماید و تقصیر نوزد میداند که این سخن صریح است و خلافت قطع نظر از آنکه اعلام است ثابت میشود و آن  
کافی است از برای اولویت با امام است **ص** ای الذین آمنوا و عملوا الصالحات یجب علیکم الخیر و ذلک اعمی فانکما ایمان آورده  
و عملهای شما پسند کرده اند بزود و قمر رسیدن هدایت برای ایشان خداوند هرگز از درستی او و تعلیق کفر است که بعضی ایشان را  
در سن میل آورد و در سنی ایشان زاد روز بلندگان مؤمن می آید از اهل ایمانها و زمینها پس پسند خود روایت کرده است  
از برای بنی غازی که رسول خدا انتخاب کرد با علی که بگو خداوند از برای من در نزد خود عهدی و بگردان از برای من  
در سینه های مؤمنان محبت و مودتی پس حق تعالی این امر را فرستاد و حافظ ابو نعیم همین روایت دارد و کتاب غزوات من القرآن  
فی علی پسندهای خود از برای بنی غازی روایت کرده است و بنی غازی از بن عباس روایت کرده است که این روایت  
در شان حضرت امیر نازل شده یعنی محبت او را در ده طایفه مؤمنان می افکند و بنی غازی روایت کرده است که رسول خدا با علی گفت  
که سر بلند کن و از پروردگار خود سوال کن تا عطا کند تو را آنچه سوال کنی پس علی دستهای خود را بلند کرد و گفت خداوند از  
بگردان از برای من نزد خود در سنی پس حیرت من از او و از او و از بنی غازی روایت کرده است در تفسیر این روایت  
که یعنی محبت علی در دل هر مؤمنی هست و از محمد بن حنفیه روایت کرده است که بعضی هم مؤمنی نیست مگر آنکه در دل او محبت علی  
هست و بنی غازی روایت کرده است که ما در مکه بودیم حضرت رسول خدا دست علی را گرفت پس چهار رکعت نماز  
کرد در کوه بدر پس سر بسوی آسمان بلند کرد و علی را گفت که دستها را بسوی آسمان بلند کن و دعا کن و هر چه خواهی سوال  
کن که بتو عطا میکند پس علی دستهای خود را بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوند از برای من نزد خود عهدی  
و بگردان از برای من نزد خود مودتی پس حق تعالی این امر را فرستاد و حضرت رسول از برای صاحب خود خواند ایشان از این  
واقعه تعجب بسیار کردند حضرت فرمود از چه چیز تعجب میکنید قرآن چهار رویع است یعنی در شان ما اهل بیت مخصوص نازل  
شده است و رویع در مکه است و شمشان ما و رویع در بای حلال و حرام است و رویع در بای فرائض و احکام است بدان  
که حق تعالی همیشه این آیات قرآن را در شان علی و مدح او فرستاده است و نزل این امر در شان آنحضرت اگر چه محل تنبیه و تفسیر  
روایت کرده اند مانند پیشا بوری در تفسیر مشهور خود و از مردود و مناقب و محسنانی در غریب القرآن و طبری و  
خصایص و ابن حجر و رصواعی و غیر ایشان در کتب خود و این که در انداختن نظر از احادیث مستفیضه شیعیه که در این باب  
وارد شده است و معادرات رساله آنها را از ادنی نایم و معلوم است که این مودتی که بعد از دعای آنحضرت نازل شده  
باشد و مخصوص او بوده باشد غیر از موقتی است که سایر مؤمنان یا یکدیگر یا در بلکه محبتی است که جزو ایمان است و بزرگ  
آن لغز و نفاقها حاصل میشود و آن از لوازم امامت است چنانکه آنرا جمع معرف بلایم است و از آنکه عموم میکنند پس کلام  
بر عصمت این حضرت میکنند و عصمت مدیوم امامت است چنانکه اگر ایماذ ما لله از وضع نماید در پیشد و لازم بود از  
انجمنه و از مناقب و بویع و کتب و مؤیدانکه مراد مودت عامه مؤمنان نیست و محبتی است که از ارکان دین و ایمان است بلکه  
مزیاد است که او را تشریحی فلان که تا بیعت محبت همه مؤمنان واجب باشد و دلیل ایمان ایشان باشد است که  
و مشکوفا از صحیح ترمذی است احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که دوست نمیدارد علی را منافق  
در میان مؤمنان و از مؤمنی ایماذ ما لله

دشنام داده است و ابن عبد البر در استنباط گفته است که طایفه از صحابه روایت کرده اند که حضرت رسول با حضرت  
 امیر کت دوست نمیدارد تو را مکر مومنی و دشمن نمیدارد تو را مکر منافقی و حضرت امیر خود فرمود بخدا سوگند که  
 عهد کرد پیغمبری بسوی من که دوست نمیدارد مرا مکر مومنی و دشمن ندارد مرا مکر منافقی و حضرت فرمود که هر که دوست  
 دارد علی را بجهنم که مراد و سست داشته است و هر که علی را دشمن دارد بجهنم که مراد دشمن داشته است هر که علی را  
 از او کند بجهنم که مراد از او کرده است و هر که مراد از او کند بجهنم که خدا را از او کرده است و از جا بروایت کرده است که  
 ما همیشه ناخیم منافقان را در زمان حضرت رسول مکر بیغض علی تا اینجا احادیث ابن عبد البر بود و در جامع الاصول  
 از صحیح ترمذی روایت کرده است از حضرت امیر که حضرت رسول دست حسن و حسین را گرفت و فرمود که هر که سر دست  
 دارد این دو تا را دوست دارد و پدید ایشان را و ما در ایشان را دوست دارد با من خواهد بود در درجه من در روز قیامت  
 ایضا از صحیح ترمذی از ابی دجانة روایت کرده است که گفت ما گروه انصار همیشه ناخیم منافقان را بیغض علی و در حدیث  
 صحیح ترمذی ام سلمه روایت کرده است ایضا از صحیح مسلم و ترمذی و سنائی روایت کرده است که حضرت امیر گفت  
 سوگند یاد میکنم با آن خدایوند که دانه را شکافته است و گیاه را رو یا سبزه و خلافت را از فریاد که عهد کرد فحاشی  
 بسوی من که دوست نمیدارد مرا مکر مومنی و دشمن نمیدارد مرا مکر منافقی و ابن حجر در صواعق محرقه از حضرت  
 رسول روایت کرده است که چون عمر و اسلمی شکایت حضرت امیر کرد حضرت فرمود که مراد از او کردی عهد کت بناه میبرد  
 چنانکه تو را از او که حضرت فرمود که هر که علی را از او کند مراد از او کرده است ایضا ابن حجر روایت کرده است که  
 برده با حضرت امیر همین رفتن بود چون بر کشت با صحابه خود گفت که حضرت امیر با او از خمس تصرف کرد منافقان  
 صحابه را و گفتند این را با حضرت رسول بگو شاید علی از چشم او بیند حضرت رسول این سخن را از او پرسید و شنید پس  
 غضبناک شد و بیرون آمد و فرمود که چه باعث شده است جمعی را که با علی دشمنی میکنند یا عیب او میکنند هر که  
 علی را دشمن دارد بجهنم که مراد دشمن داشته است و هر که از علی مفارقت کند از مفارقت کرده است علی از من است  
 و من از او و او از طینت من خلق شده و من از طینت او هم خلق شده ام و من هرگز از او هم پس از او نخواهد دوری  
 بقصصها من بعضی قال الله و اسبح علیهم ای بریده مکر نمیدانی که حق علی در خمس زیاد از آن جاریه است که او بر داشته است  
 و این مضمون زاد و جامع الاصول از صحیح ترمذی و بخاری روایت کرده است ایضا ابن حجر و ابن اثیر و ترمذی و صلیب مشکو  
 و دیگران بطریق بسیار از حضرت رسول روایت کرده اند که حضرت فرمود بدو سب که خدا مرا امر کرده است بجهت چهار  
 کس علی و سلمان و ابو ذر و مقداد رضی الله عنهم معلوم است که بجهت آن سه نفر برای آن بود که در هیچ حال از حضرت  
 امیر جدا نشدند ایضا ابن حجر بخبر بن سنان از حضرت رسول روایت کرده است که هر که علی را از او کند مراد از او کرده است  
 ایضا از حضرت روایت کرده است که هر که علی را سب کند مراد سب کرده است ایضا از ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول  
 فرمود که هر که علی را دوست ندارد دوست داشته است و هر که مراد و سست دارد خدا را دوست داشته است و هر که  
 علی را دشمن دارد از دشمن داشته است و هر که مراد دشمن دارد خدا را دشمن داشته است ایضا از انس روایت کرده است که حضرت  
 رسول فرمود که عنوان صحیفه اعمال مؤمن بجهت علی است ایضا از مناقب احمد بن حنبل روایت کرده است که حضرت علی فرمود که در عجا  
 از یاغیهای مدینه در خواب بودم حضرت رسول مرا بیدار کرد و گفت تو برادر منی و پدر فرزند منی و بعد از من بر منست و چونک  
 خواهی کرد هر که دو عهد من میرد او را بکنج هشت است و هر که بر عهد تو میرد و تو بعهد خود کرده است هر که بعد از من بر منست  
 تو میرد حق تعالی ختم او را با من و ایمان بکند ما دام که افتاب طلوع و غروب کند و احادیث بسیار وارد شده است که اگر  
 جمع میشدند بر محبت علی بن ابی طالب حق تعالی جنت را خلق میکرد و در فرودس لاخبار دینی و کتب دیگر از مخالفین روایت کرده اند  
 از ابن عمر از حضرت رسول که بجهت علی حسنه است که بان ضرر نمیرساند سینه و بعضی علی سینه است که نفع میبخشد یا حسنه  
 و ایضا از حضرت روایت کرده اند که بجهت علی کاهها را میخورند چنانکه آنش همه را میخورند و هر وی در قرین روایت کرده است  
 از عباده بن الصامت که گفت ما اعتقاد میکردیم اولاد خود را بجهت علی بن ابی طالب پس هر یک را که میدیدیم که از حضرت روایت  
 میکند

نمیدارد



تمیز دارد و می دانستیم که حلال زاده نیست و اخبار در این باب از طرق مختلف و موافق مافوق حد و احصاء است و از سیاق  
اخبار بر هر حال عقلی و خبری معلوم است که سر داد از این اخبار را اما معتقد یا مرتبه که فوق امانت باشد لازم دارد  
امانت را زیرا که ممتاز بودن شخصی در میان امت یا آنکه تحتش علامت ایمان و حلال زادی و سعادت نابدی و دخول بهشت  
جاودانی و محبت و محبت خدا و رسول باشد و شمی او علامت فناء و حرام زادی و شقاوت ابدی و دخول جهنم  
و د شمی خدا و رسول باشد نمی تواند بود مگر آنکه پیشوای و خلیفه خدا و جانشین رسول باشد و ولایت او بر ایمان  
و اسلام باشد و بلکه مستلزم حصول ارکان اسلام و ایمان باشد و این معنی بدون مرتبه جلیله اما منتهی که عالی مرتبه نبوت و کبری  
مقصود نیست و سایر مؤمنان هر چند محبت ایشان از جهت ایمان موافق است و آن محبت ایمان بر یکدیگر دارد اما چنان  
نیست که محبت ایشان فی نفس واجب و مستلزم حصول ایمان باشد و بعضی ایشان نیز از جهت معصیت اگر چه بد است اما  
نهایت است آنکه اگر افعال و گفتار کناه کبیره باشد اما موجب فناء و خروج از ایمان و استحقاق عذاب ابدی نیست پس  
معلوم شد که ولایت آنحضرت عالی شهادتین است و هم چنانچه با تکلیف و توحید و رسالت از ایمان و اسلام بدر می رود  
با تکلیف و ولایت بلکه ولایت محبت آنحضرت از ایمان بلکه از اسلام بدر می رود و لذا اگر کسی گوید بنا بر آنچه گفته شد لازم آمد که مرتبه  
آنحضرت بالاتر از مرتبه نبوت باشد زیرا که اگر چه آنکار نبوت مستلزم دخول در پیشود اما اقرار بر ایمان مستلزم حصول  
ایمان و دخول بهشت نیست جواب گوئیم که هر چند اقرار بر نبوت افضل است و آن اصل است اما چون اقرار با امامت  
لازم دارد اقرار بر نبوت را و اقرار بر نبوت لازم ندارد اقرار با امامت را و اقرار با امامت از جمله اجزاء این است از این جهت  
اقرار با امامت موجب نجاست و اقرار بر نبوت بقیتهای موجب نجاست نیست زیرا که تحقق خاص مستلزم تحقق عام است  
و تحقق عام مستلزم تحقق خاص نیست مثلاً هر جا که حیوان هست لازم نیست که انسان باشد و هر جا که انسان هست  
البشر حیوان هست چنانچه اقرار بکلمه توحید شریعت از اقرار بر رسالت اما لازم ندارد اقرار بر رسالت و اقرار بر نبوت  
لازم دارد اقرار بر وجود صانع و توحید او را و اقرار بر هدایت و بقیتهای موجب نجاست نیست تا اقرار با امامت بانهاضم نشود  
و اقرار با امامت میراثی و ولایتی و متناهی و لازم دارد اقرار بر نبوت را و اقرار بر نبوت را و اقرار بر نبوت را و اقرار بر نبوت را  
ضروریات دینی را زیرا که او مکل این عالم است و بیان او همه اجزاء ایمان بر خلق ظاهر کرد بدین معنی که ولایت آنحضرت  
موجب نجاست و رفع درجات و خلاص از عقوبت است **فَإِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ الْإِسْلَامَ فَاتَّبِعُوا آيَاتِي لَعَلَّكُمْ تَهْتَكُونَ** یعنی هر که دوست دارید اسلام را  
از پشت آنها و لیکن بنوکا ر کسی است که برهنه کاری نماید و داخل شود خانها را از درهای آنها و سپهرین از خدا و عذاب  
او شاید درستکار کردید محققان و مفسران گفته اند که مراد از آیه آنست که امر در دنیا و عقبی را از راهش باید طلب کرد و علم  
حکما از معادش خدا باید نمود و راه علم در گاه از آیه آنست چنانکه از حضرت امام محمد باقر منقولست که کمال خدا بواجب خدایند  
و در مسیله او بند و دعوت کنندگان و کشندگان تند بسوی بهشت و دلالت کنندگان تند بر راه بهشت روز قیامت و موت  
این معنی است که در جمیع اصویله از صحیح ترمذی روایت کرده اند که رسول خدا فرمود **أَنَا مَكْتَبَةُ الْعِلْمِ وَعَلَى بَابِهَا رِدْر**  
**مَشْكُوهٌ** از ترمذی روایت کرده اند که رسول خدا فرمود **أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَعَلَى بَابِهَا رِدْرٌ وَسَيَعَابُ رِدْرٌ مَكْرَهٌ** و آنرا نامند  
**الْعِلْمِ وَعَلَى بَابِهَا مَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ فَلْيَأْتِنِهَا مِنْ بَابِهَا** و در منافق خواری مثل این روایت کرده اند و مضمون همه آنست که مردم  
شهر علم و حکمت و علی در گاه است پس هر که علم خواهد باید بسوی در گاه بیاید و این حدیث از متواتر است و شک در این  
حدیث راهی غیر تعصب و شقاوت ندارد و معنی آنست که هر که میاید برای طلب علم و آنچه موقوف بر علم است بسوی آنحضرت  
بیامد و عمده احتیاج با تمام از جهت تحصیل علم و معرفت با امری خداست از قضا یا احکام که برای آنها موقوف بر علم است  
پس معلوم شد که ولایت خود بودن آنحضرت در میان قوی امامت دیگران همین خطا است و بدانکه این حدیث یک دلیل است از  
دلیل علم بودن آنحضرت و اعلییت آنست و در از افتاب روشن است این حدیث که از انجم علمای مخالفین است در کتاب استیذان  
گفته است که حضرت رسول در حق صحابه گفته **قَضَاهُمْ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ مَا نَأْتِيهِمْ مِنْ حَقِّهِمْ يَعْلَمُ قَضَاهُمْ وَحُكْمَ دَرَمِيَانِ**

مردم آنحضرت و کسی تا در جمیع علوم ماهر نباشد مهارت در این امر قیاساً شد و در بعضی از این قیاس روایت کرده است  
که عمر گفت تا علم ما بقضا علی است و گفته است که از عطا پرسیدند که آیا در احادیث بخاک کسی از علی ادا نافرود گفت نه والله  
کسی را از او در عین نام و عطا از اکابر علی و حدیثین ایشان است بعضی از این قیاس روایت کرده است که گفت بخاک سوگند  
که داده شده بود علی نه عشر علم که مخصوص او بود و بخاک سوگند که در یک عشر باقی با سایر مردم شریک بود و از سید مرتضی  
روایت کرده است که عمر بنیاد پیبرد بخاک از مسئله مشکلی که او را ضرر و ضرر و علی حاضر نباشد و مکرر میگفت که اگر علی  
غیور عمر هلاک میشد و فقر زاری که امام مخالفانست در کتاب ربیعین گفته است از جانب شیعه که علی اعلم صحابه است تا  
اجمالاً برای آنکه هیچ کس را از اعیان نیست در آنکه در اصل خلقت در غایت ذکا و قنات و استعداد علم و غایت حرص و طلب علم بود  
و رسول افضل فضلاء و اعلم علماء در نهان به حرص در تربیت و ارشاد او بود و علی در طفولیت در حجره تربیت او بود و در بزرگی  
داماد او بود و در همه اوقات پیش او میرفت و او را هرگز از خدمت او مانع نبود و معلوم است که چنین شاگردی و خدمت  
چنین استاد بی چنین خصوصیات احوال با آنها و معارج فضل و کمال میرسد و اما ابو بکر در نزد بخاک است آنحضرت  
و سید زید و انوقت هم شبانه روزی بگویی میرسد و آنکه بزرگد از زمانی پیشتر در خدمت نبود و مشهور است که العلم فی الصغر  
کالتقش فی العجم و العلم فی الکبر کالتقش فی المدد یعنی همان در کودکی مانند نقش بر سنگ است که بر طرف نمیشود و علم در بزرگی  
مانند نقش بر گل است که با باد کاسی زایل میگردد پس از این بجز ثابت شده که علی اعلم است مؤلف گوید که موید این  
مطلب که او از جانب شیعه قهر گرفته است آنست که در جامع الاصول از صحیح ترمذی روایت کرده است که حضرت امیر گفت  
که بودم در خدمت حضرت رسول که هرگاه سوال میکردم از حضرت رسول خطا میکرد یعنی جواب میفرمود و اگر بناست میشد  
ابتدا میفرمود و بعضی از صحیح ثناتی روایت کرده است که علی گفت که من استنبطت حضرت رسول منزلی بود که احدی از خلائق را  
انزلیت نبود و میفرمود در سخن بلند یعنی زود بدر خانه آنحضرت و میگفتم السلام علیک یا نبی اگر تخم میگرد بر میگشتم و الا  
داخل میشدم و در مشکوٰه روایت کرده است از صحیح ترمذی از ام عطیه که گفت حضرت رسول حضرت امیر را یکی فرستاد  
دیدم که دستهای مبارک را بسوی آسمان بلند کرده بود و دعا میکرد که خداوند مرا از دنیا مبرا علی را بمن نمائی و از این نوع  
احادیث که دلالت بر کثرت ملاقات و شدت اخلاص از او و نزد او را با یکدیگر و شدت اهتمام حضرت رسول در تربیت حضرت  
امیر میکند بسیار است و اما تفصیل از بچینه دلیل میشود اول و قیاساً از آن و اعلم که در شان علی از اشد است  
و هرگاه مخصوص باشد بر بادی فهم مخصوص خواهد بود بر بادی علم دلیل و تمام آنکه حضرت رسول فرمود که افضا که علی چه قضا  
محتاج است به جمیع علوم پس هرگاه او در قضا بر همه کس راجح باشد در همه علوم بر همه فایز خواهد بود ستم آنکه عمر چندین  
مرثبه در حکم غلط نمود و آنحضرت را و اهل بیت فرمود و از این باب چند قصه بر آید که در آنها موجب تطلوب است پس گفته  
است و امثال این قضا یا خطایا غیر علی را بسیار بود و از آنحضرت هرگز مثل اینها اتفاق نیفتاد چهارم آنکه آنحضرت خود  
فرمود بخاک سوگند که اگر منصب خلافت برای من مهتا شود و مستند حکومت برای من مانده که در هر شبه حکم کنم برای اهل توریته  
بنور ایشان و میان اهل انجیل با انجیل ایشان و میان اهل زبور زبور ایشان و میان اهل فرقان بقران ایشان و الله که هیچ  
فانی نشاید در صحرا و دریا و درشت و کوه و آسمان و زمین و در شب و روز مگر آنکه هر زمانه که در شان کی آمده و برای چه  
آمده پیغمبر آنکه افضل علوم علم اصول دین و معرفت خداست و خطب و کلمات آنحضرت مشتمل است بر اسرار و توحید و عدل  
و نبوت و قضا و قدر و احوال معاد و تقدیر که در کلام هیچ ملک از صحابه شمه از آن یافت نمیشود و بعضی فرقی متکلمین منسوبند  
با و در این علم اما شیعه انتساب ایشان با آنحضرت ظاهر است و اما خوارج با کمال دوری که از او دارند همه بر او کار خود اند  
و ایشان شاگردان او نیستند پس ثابت شد که هر فرقه ای متکلمین که افضل فرقا اسلامند شاگرد او نیستند و اما علم تفسیر این قیاس  
که در تفسیر مفسرانست شاگرد آنحضرت است و اما علم فقه در این علم بدرجه رسید به بود که پیغمبر در شان او فرموده افضا که  
علی و از انجمله علم فضا حدیث و معلوم است که هیچ ملک از صحابه آنکه بعد از او بودند با ندرت از درجه او نرسیده اند و از انجمله  
علم نحو است و معلوم است که ابوالاسود مدونی از علم او و در این علم نمود و از انجمله علم تفسیر باطن است و معلوم

که نسبت این علم با و منتهی است پس ثابت شد که بعد از حضرت پیغمبر او استاد همه عالم است در همه صفات و فضیلتها  
 شریفه و چون ثابت شد که او اعلم است از همه عالم پس واجبست که افضل باشد از همه عالم چنانچه حق تعالی فرموده است  
 هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ اِضْطَرُّوا قُرْبَانًا لِّمَنْ هُوَ اَعْلَمُ فَذَلِكُمْ اَلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ اٰوْتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٌ  
 مؤلف گوید پس از این دو آیه گوییم با سایر آیاتی که گذشت معلوم شد که مقام شرف و کمال و رفیع درجات ایمان و علم است و  
 زیادتی آنحضرت در این دو صفت معلوم شد و بعد از این نیز بوضوح خواهد بود که **رَوَى عَنْهُ** **فِي تَطَاهُرِ اَعْلِيَّتِهِ** **فِي اَللَّهِ**  
**هُوَ مَوْلَاهُ** و **جِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ** یعنی اگر عاقلانه و حقصنه معانیت بگردید که کند در ابتدا و از آن رسول پس خدا با و است  
 و جبریل و صالح مومنان یعنی شایسته اشائی خاصه و عامه بطریق بسیار روایت کرده اند که صالح مومنین امیر المؤمنین  
 در شواهد التشریح از حضرت با فرموده است که چون این آیه نازل شد حضرت رسول دست علی را گرفت و گفت  
 ایها الناس اینست صالح مومنین و حافظ ابو نعیم در کتاب ما نزل من القرآن فی علی و ثعلبی در تفسیر و این مرد و پسر در مناقب  
 از اسماء بنت عمیس و غیره روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که صالح مومنان علی است و خضر زاری در این  
 گفته است که مفسران گفته اند که صالح مومنان علی نیز ایضا است و مراد جموع اینها یا و است زیرا که معنی که مشرک  
 باشد میان خدا و جبریل و صالح مومنین غیر از این نمیتواند بود پس این آیه دلالت میکند بر فضیلت آنحضرت بدو وجه  
 اول آنکه لفظ هو دلالته بر حضرت میکند پس معنی آن این خواهد بود که محمد را یا وری بنیست بنبر خدا و جبریل و صالح  
 مومنین یعنی علی و معلوم است که حضرت محمد اعظم مراتب طاعت است و چهارم آنکه ابتدا کرد خدا بدگر خود و بعد از آن  
 جبریل را ذکر کرد و بعد از آن علی را ذکر کرد و این منصبی است بسیار بلند تمام شد کلام زاری و گوئیم از جهت دیگر نیز دلالت  
 بر فضل آنحضرت میکند زیرا که سیاق کلام دلالت میکند بر آنکه صالح مومنین در آن زمان منحصر در آنحضرت بود و این  
 خود معلوم است که صلحاء دیگر در میان صحابه بودند پس مراد از صلاح یا عصمت خواهد بود یا صلاحیت مائمه صلحاء  
 هر امری از امور خیر که از جمله آنها انما معشیت و این معنی نهایت وضوح دارد و اگر از جمیع این مراتب تزل کنیم در ایشان فضل  
 آنحضرت بر سایر صحابه مشککی نیست **سَبِّحْهُمْ اَجْمَعِينَ سُبْحَانَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كُنْ اَمْسِي بِاَيْتِهِمُ الْيَوْمَ الْاٰخِرِ**  
**وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ لَا تَسْتَوُونَ عِنْدَ اللّٰهِ وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰلِمِينَ** **الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ**  
**بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ اَعْظَمَ رَجَاءً عِنْدَ اللّٰهِ وَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ** یعنی ای مسیگردان ایستادان جانان را از جاه و عزم و غلظت  
 کردن مسجد الحرام را مثل اعمال کسیکه ایمان آورده است بخدا و روز قیامت و جهاد کرده است در راه خدا مساوی نیستند  
 ایشان در فضل و خدا هدایت نمیکند زیرا همیشه کرده است که از آنها که ایمان آورده اند و هجرت کرده اند بدو اسلام و جهاد  
 کرده اند در راه خدا بجاها و خود و جانهای خود بزرگتر است درجه ایشان نزد خدا و ایشانند دستکاران و در سبزه اند و مقصود  
 خود بدانکه اتفاقا کرده اند مفسران و محدثان خاصه و عامه که این آیه در شان حضرت امیر نازل شده حق صاحب کشف  
 و خضر زاری و بیضاوی با نهایت تعصب تکار نکرده اند و ثعلبی روایت کرده است از حسن بصری و شعبی و محمد بن کعب قرطبی  
 که این آیه نازل شد در باب علی بن ابی طالب و عباس و طلحه بن شیبه در هتکامیکه ایشان مفاخرت میکردند طلحه گفت من  
 صاحب خانه کعبه ام و کلیدش در دست من است و اگر خواهم شبه و میان کعبه میتوانم خوابم و عباس گفت در مردم و اب دانه  
 خاجان با من است و اگر خواهم در مسجد میجویم حضرت امیر گفت عینا چه میگویند من ششماه پیش از همه کس دو بقیله غاز  
 میکردم و در راه خدا جهاد میکردم پس این آیه نازل شد و در جامع الاصول همین روایت را از سفین شنائی روایت کرده است  
 از محمد بن کعب قرطبی و سبوطی و در مشهور بسنده های بسیار روایت کرده است از محمد بن جریر و ابن مردودیه و جماعت بسیار  
 دیگر از شعبی و ابن عباس که میان علی و عباس متازعه شد عباس گفت من عم پیغمبرم و تو دسر عم او فی سقایه حاج و عمارت مسجد الحرام  
 با من است پس حق تعالی این آیه را فرستاد و امضا روایت کرده است از حافظ ابو نعیم در کتاب فضائل الصحابه و ابن عباس و ابن  
 عساکر از انس بن مالک که عباس و شیبه با یکدیگر مفاخرت میکردند عباس گفت من اشرفم از تو و من عم حضرت رسول و عباس  
 خاجانم شبیه گفت من از تو اشرفم و امین خدایم و خاندان او و خزینه دار خدایم چنانچه مراد امین کرده تو را امین کرده است پس

حضرت امیر حاضر شد و ایشان از سخنان و آمدن و ساختن حضرت فرمود که من اشرفم از شما هر دو در من اول کسی آمد که این  
 آورده و هجرت کرده و جهاد کرده پس هر سه رفتند نزد حضرت رسول و این سخنان را ذکر کردند حضرت جوابی نفرمود و در کشتن  
 پس بعد از چند روز این ایام داده ای را نازل شد و حضرت بر ایشان خواند و حافظ ابو نعیم در کتابی که ما نازل من القرآن و علی بن  
 طریق از ابن عباس روایت کرده است که در معاذ بن علی و عباس و شکیبایان نازل شد تا حتی یا فی الله یا سره و ابو  
 القاسم خسکانی از بریده روایت کرده است که روزی شکیبایان را با یکدیگر گفتند که میگردیدند پس علی بر ایشان گذشت  
 و فرمود بچه چهره میگردیدند عباس گفت خدا افضل است یعنی داده است که بدیگری نداده است و از آن اب دادن حاجبنا از انس  
 شبیه گفت شمارت مستحکم است یعنی داده شده است امیر المؤمنین گفت که خدا بمن داده در طغولت آنچه شما نداده است  
 گفتند که ما است که تو داده شده است فرمود شمشیر زدم بر بنی شما تا ایمان آورده و پندارم و رسول و پس عباس غضبنا که  
 برخواست و دامن خود را بر زمین میکشید و بشکایت آمد نزد رسول خدا و گفت تا منی که علی بر روی من چه معنی گفت  
 حضرت فرمود علی را بطلبند چون حاضر شد فرمود که یا عت چه شد که چنین معنی بر روی من خود گفتی گفت که یا رسول  
 حق را بدستی گفتم هر که خواهد بغض کند و هر که خواهد را خشن شود پس جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد پروردگار  
 سلام بر ما تو و پیغمبر ما پس آیات را بر ایشان بخوان چون بر ایشان خوانده شد عباس سر سبز گشت ما را خشن شد پس  
 مؤتلفه که این آیت در شلق حضرت است که در اینجا حق تعالی فرموده است ایشانند فایز و معانی از علمای عالمه  
 در کتاب فضائل الصحابه از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که از ام سلمه زوجه حضرت رسول پرسیدند تا حال علی  
 گفت شنیدم از حضرت رسول که میگفت بدو سینه که علی و شیعیان را و ایشانند فایز و در روز قیامت غیر ایشان مؤتلفه  
 کرد که چون یقین موات و عتله معلوم شد که این آیات در شان حضرت امیر نازل شده است پس معلوم شد که او را  
 در حق است با ما مستفیض از آن آیات بود روح نبوت که مناسط غر و فضل و فوز سعادات دارین ایمان و هجرت و جهاد  
 و یقین کمال حضرت در این صفات بر همه صحابه بحسب مؤمن و رتبه صیقت داشت چنانچه از عباد البر و استیغاب بدو  
 کرده است سلطان و ابو ذر و مقلد و صحابه و جلوه و ابو سعید خدری و زید بن ارقم که علی اول کسی بود که اسلام آورد و  
 همه این جماعت تنصیب میدهند و از سایر صحابه و از محمد بن اسحق نقل کرده است که اول کسی که ایمان بخدا و رسول او آورد  
 از مردان علی بوده و این شهاب نیز چنین گفته است از صحابه او بود و بعد از او خدیجه ایضا گفته است که روایت شده است  
 پس در بیان از سلطان که رسول خدا گفت که اول شهادت در آمدن بر من در حوض کوثر کسی است که پیش از همه بنی امیان  
 آورده است و او علی است و گفته است که این دو روایات بسیار مذکور است و ایضا از ابن عباس روایت کرده است  
 که علی را چهار خصلت بود که احدی غیر او نداشت و اول عرب و عجمی بود که با رسول خدا آواز کرد و در هر جنگی جمله حضرت رسول  
 با او بود و در روز احد هر که خیره بود و کجخت و او ثابت قدم ماند و او حضرت رسول را غسل داد و او را داخل قبر کرد و او الظفر  
 سمعانی در خضایه بل العجا به و در پی هر فردوس و دیگران از ابو ذر و ابویان بنی روایت کرده اند که رسول خدا فرمود  
 که صلوات فرستادند بر من که بر علی هفت سال از آن که غیر او کسی با من نماز نمیگردد و بر روایت دیگر پیش از آنکه بشری سلطان  
 شود و در روایت دیگر روایت کرده است که اول کسی که با من نماز کرد علی بود و سابق ایمان حضرت و او است و بعد از آن  
 احد بن جنیل در مستند خود دیندهای بسیار و سابق ایمان حضرت را ذکر کرده و ذکر آنها موجب قبول است و ایضا  
 بعد از این نیز خواهد آمد و کمال ایمان حضرت بر هر که بهر از ایمان دارد ظاهر است چنانچه حافظ ابو نعیم در کتاب ما تروین  
 القرآن فی علی از ابن عباس روایت کرده است که خدا تقریر شده است صوره از قرآن را مگر آنکه علی امیر و شریفان سوره  
 و تحقیق که حق تعالی عتاب کرده است اصحاب محمد را در مواضع بسیار از قرآن و گفته از برای علی مگر خیر و نیکی و ایضا روایت  
 کرده است که جمعی از مردم میگفتند که یا ایها الذین امنوا خطاب ما اصحاب محمد است حدیقه گفت هر جا این خطاب در قرآن وارد  
 شده است طلب و قیامتش برای علی است و ایضا از جاهد از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود که نازل شد  
 یا ایها الذین امنوا در هیچ ابی مگر آنکه علی سر کرده و امین است بر او است و دیگر مگر آنکه علی است و امیر و شریفان است

در روایت

و بر روایت دیگر مکرانکه علی رئیس و قابل از اهل بیت و بر روایت دیگر سید و شریف از اهل بیت و این مظاہرین را حافظ و دیگر  
سیند های بسیار از اعش و مجاهد و ابن عباس و غیر ایشان روایت کرده اند و معلوم است که سزاوار است که کسی که روایت  
او را نذر داخل مومنان نیست و آنکه عمل بان به پیش از هر کرده است و آنکه کمال ایمان و سبقت با سلام مخصوص  
است چنانکه حافظ و دیگران از مجاهد روایت کرده اند که در هیچ موضع در قرآن یا ایتها الذین آمنوا بنیت مکرانکه  
سابقه از برای علی است زیرا که او سبقت گرفت بر همه بسوی اسلام و مؤید بنیت آنکه اکثر مفسرین و محدثین خاصه  
و عامه مانند ثعلبی و واحدی و ابن مردودیه و حافظ ابو نعیم و غیر ایشان بسند های بسیار روایت کرده اند که بنابر علی  
و ولید بن عقبه برادر مادری عثمانی نزاعی شد و ولید بجزئیات میر گفت که من آنک شو بد رسیده تو کودکی و من و الله  
ز یا نماز تو کشاده تو نیز ام شد تو در جنگ شجاع ترم حضرت فرمود که من آنک شوا بقا سق پس حق تعالی بصدق تو گفتار  
آنحضرت را فرستاد آمن کان مؤمنا کن کان فایق الا کتسون یعنی یا کسیکه مؤمن باشد ما نتد کسی است که فاسق  
باشد سناوی بنیستند پس فرمود اما آنها که ایمان آوردند و اعمال صالحه کرده اند پس از برای ایشانست هشتادانی که  
ما وای ذایی مؤمنانست بسبب آنچه کردند از ایمان و اعمال صالحه و اما آنها که فاسق بودند پس ما وای ایشان چهیم آ  
و بسند های بسیار حافظ ابو نعیم و دیگران از ابن عباس و مجاهد و غیر ایشان روایت کرده اند که مؤمن علی بن ابی طالب  
است و فاسق ولید بن عقبه است و در دلک این ابی بر کمال ایمان آنحضرت شکی نیست بلکه دلالت بر عصمت آنحضرت میکند  
چون در برابر فاسق واقع شده و جرم بدخول جنت او شده است و اگر در این سخن بود دلالت بر فضل ایمان آنحضرت ما وای  
در این مقام کافی است **دلیل چهارم** ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات ان اولئک هم خیر البریه یعنی آنها که ایمان آورده  
و عمل شایسته کرده اند ایشانند بهترین خلایق پس بعد از آن فرموده است جزاء لهم عند ربهم جنات عدن تجري من  
تحتهم انهار خالدين فيها ابدان رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلك لمن خشی ربه یعنی جزاء ایشان نود پروردگار ایشان  
یا عستانهای اقامتست که جاری میشود در زیر آنها مینها که همیشه ابد اباد در آنها خواهند بود خدا را خواست  
از ایشان و ایشان را رضی اند از خدا این از برای کسی است که توبه کرد و کار خود بداند که در احادیث معتبره بسناوات  
طرق خاصه و عامه وارد شده است که این آیات در شان حضرت امیر و شیعیان آنحضرت نازل شده است چنانکه حافظ  
ابو نعیم بسند خود از ابن عباس و حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که چون ابن ابی نازل شد حضرت رسول بجز  
امیر گفت که مصداق این آیه توفی و شیعیان بود در وقت امانت خواهد آمد تو و شیعیان تو را رضی و پسندیده و خدا از  
شما را رضی و خواهند آمد و شمشان تو غضبانک و غل در کردن ایضا بسند خود از حارث اعور روایت کرده است که حضرت  
امیر فرمود که ما اهل بیتیم که کسی را بما قیاس نمیتوان کرد مردی بترد این عیاس وقت و این سخن را بوسیله استقراب ابو  
نفل کرد این عیاس گفت مکر علی مثل پیغمبر نیست در آنکه او را بد بکران قیاس نمیتوان کرد پس گفت این آیه در شان علی نازل  
شده است که اولئک هم خیر البریه و ابو القاسم حکا قی در شواهد التشریح روایت کرده است از زید بن شریح که کتاب امیر  
المؤمنین که گفت شنیدم از آنحضرت که فرمود رسول خدا غضب روح شده و خالیست بر سینه من تکب کرده بود پس در آن  
حالت گفت یا علی شنیده قول خدا را که ای الذین آمنوا و عملوا الصالحات ان اولئک هم خیر البریه پس فرمود که ایشان شیعیان  
تیر اند و موعده من و شما در توبه عرض کو تراست هر که جمع شوند امتها برای حساب و خواهند بد شما را بار و بهای  
سفید و نورانی ایضا از ابن عباس روایت کرده است که این آیه در شان علی و اهل بیت او نازل شده است و ابن مردودیه  
سنا بر حدیثین عامه بطرق متعدده این مضمون را روایت کرده اند و مؤید این است که فخر رازی و غیر او از ابن مسعود روایت  
کرده اند که حضرت رسول فرمود قل خیر البشر من اتى فقد كفر یعنی بهترین بشر است و هر که با کند کافر است و ایضا  
فخر رازی و غیر او از مخالفان روایت کرده اند که رسول خدا در جواب دعواتی که فرمود که میکشد او را بجز در خلق و روایت  
دیگر میکشد او را بجز این است و ابن مردودیه از ابی الدرداء روایت کرده است که گفت رفتم بترد عایشه پس رسید  
کی گفت ایشان را یعنی خوارج را کفیم علی کشت ایشانرا گفت مانع نمیشود سران خدا و بی که در نفس منست بر علی آنکه حق را

بگویم شنیدم از رسول خدا که میفرمود میکشاید ایشان را از زمین و شنیدم که میفرمود حق با علی است  
 و علی با حق است و ایضا از مسروق روایت کرده است که گفت عائشه را سوگند دادم که آنچه شنیده در باب ایشان بگو  
 گفت شنیدم که رسول خدا میفرمود که ایشان بدترین خلق و خلیفه اند و میکشاید ایشان را از بهترین خلق خدا و خلیفه و  
 بزگترین ایشان نزد خدا از همه قریب و وسیله و در بعضی روایات چنین است که میکشاید ایشان را از بهترین خلق و کسیکه در  
 قیامت وسیله او تر خدا از همه نزدیکتر است و در بعضی روایات میکشاید ایشان را از بهترین امت و از مسندان جنبل نیز  
 مثل روایت دویم روایت کرده است پس از این حادثه که متفق علیه خاصه و عامه است ظاهر شد که آن حضرت و  
 شیعیانش هرگز خلافتی اند پس اولی واقعا است با امامت و اما سبقت آنحضرت در جهاد احتیاج بسیار نداشت و در وقت  
 شمشیرتشیار جلد گرفتار و قیامتند شنی مجتهد لهای مؤمنان و طب بافتن و منافقانست و بجای بسیار خواهد  
 شد **پانزدهم** قل کفی بالله شهیدا یقین و ینبئکم و من عنده ام الکتاب یعنی بگو یا محمد پس است خدا گواه مبنان  
 من و شما و آنکه نزد او است علم کتاب یعنی قرآن یا لوح محفوظ و احادیث مستفیضه از طریق خاصه و عامه وارد شده است  
 که سر او بان کسیکه نزد او است علم کتاب میرا مؤمنین است و فرزند آن او است چنانچه عامه روایات کرده اند از شعبی که  
 گفت هیچ کس اعلم نبود بکتاب خدا بعد از رسول خدا از علی کجی طالب و غاصم از ابو عبد الرحمن سلمی روایت کرده است  
 که گفت ندیدم کسی را که قرآن کند قرآن از علی و ایضا ابو عبد الرحمن روایت کرده است از ابن مسعود که گفت  
 اگر کسی یاد آید از کتاب خدا از خود میداند استم البتة نیز او میفرم گفت علی از تو اعلم نبود گفت نیز او رفیق یعنی چو ز او  
 اعلم بود نیز او رفیق و تعلق پسند خود از عبد الله بن عمار روایت کرده است که گفتند رخ دست امام محمد باقر در  
 مسجد نشسته بودم پس عبد الله بن سلام را دیدم که در فاجحه از مسجد نشسته بود پس بجزریه فرستم مستنان گمان  
 میکنند که آن کسیکه علم تمام نزد عبد الله بن سلام حضرت فرمود که حضرت امیر بود که علم کتاب نزد او بود  
 و ایضا شعبی و ابو نعیم پسندهای خود از محمد حقیق روایت کرده اند که من عند علم الکتاب علی بود و سبطی روایت  
 کرده است که از ابن خبیر پرسیدند که من عند علم الکتاب یا عبد الله بن سلام است گفت چگونه او باشد و حال آنکه  
 این سوره در مکه نازل شد و این سلام در مدینه مسلمان شد پس معلوم شد که آنحضرت بعد از قرآن مجید اعلم است از  
 دیگران و حق تعالی میفرماید که هیچ ترو خشک نیست مگر آنکه علم آن در قرآن است پس آنحضرت اعلم از جمیع امت بلکه انبیاء  
 نیز خواهد بود پس این آیه از سه جهت دلالت بر فضیلت و امامت آنحضرت میکند اول از جهت اعلم بودن چنانکه مکرر  
 مذکور شد و دوم از جهت آنکه آنحضرت زاد و شهادت بر حقیقت رسول قرین خود کرده اند و از مرتبه بالا زمین باشد مستم گفتا  
 بشهادت آنحضرت بقنها منی دلالت میکند بر عظمت آنحضرت زیرا که بشهادت غیر معصوم بیگناه مدتها ثابت  
 نمیشود و عصمت لیل امامت چنانکه گذشت **شانزدهم** ای بخوی است که مفسران و محدثان خاصه و عامه  
 روایت کرده اند که چون اصحاب از حضرت رسالت بناه سوال بسیار نمودند و سبب ملال آنحضرت میگردید حق تعالی  
 باین سبب برای امتحان صحابه که ظاهر کرد که کدام یک در مقام اخلاص و بدلی جان و مال ثابت قدم اند این آیه را  
 فرستاد یا ایها الذین آمنوا اذا نجاکم الرسول فاعتصموا بعین باری بگوئید صدقتم یعنی ای مؤمنان که گواه بار رسول پس  
 سخن گوئید پس پیش از آنکه تصدیق کنید پس کسی از صحابه تاده روزی که بعضی از صحابه و مفسران گفته اند از آنکه گفت  
 و مطالبی عرض کرده بغیر حضرت امیر اتفاق و موافقت یافت تا آنکه مفسوخ شد و حق تعالی فرموده **وَ اسْتَقْسِمُوا بِاللَّهِ  
 بَلَدِیْ جَیْئَ بِکُمْ صَدَقَاتٌ فَاذِکُمْ تَقْعَلُوا وَ ثَابَتَ لَیْلَهُ عَلَیْکُمْ وَ اقْبِیوْا الصَّلَاةَ وَ اتُوا الزَّکَاةَ وَ اطِیْعُوا اللّٰهَ وَ رَسُوْلَهُ  
 وَ اللّٰهُ خَبِیْرٌ بِمَا تَعْمَلُوْنَ** یعنی ای ترسید بدانند که پیش از حرف گفتن بار رسول صدقها بدید چون نکرده خدا شهادت را  
 بخشید پس بر پا دارید نماز را و بدید زکوة را و اطاعت کنید خدا و رسول او را و خدا عالم است با آنچه شما میکنید  
 پس معلوم شد که معاتبان این آیات متوجه همه صحابه شد بغیر آنحضرت که عمل باین فرمود با اتفاق مفسران و حافظ  
 ابو نعیم و سایر مفسران از مجاهد روایت کرده اند که حضرت امیر فرمود که اگر در قرآن هست که عمل بان نکرده است کسی

شیعیان  
 کلام

پیش از من و عمل بان نخواهد کرد احدی بعد از من و آن آیه مجوعی است و من یکبار داشتم و بده در هم فروختم و هرگاه  
 خواستم رازی بگویم بگردم تصدق نمودم تا آنکه آیه منسوخ شد و در روایت دیگر فرمود که بیکت من خدا تعالی داد این  
 حکم را از این امت و سدی روا بشکرده است از این عیاش که مردم در خلوت با حضرت رسول و از میکشند هرگاه حاجتی  
 داشتند و این امر حضرت دشوار شد پس حق تعالی واجب کرد ایند و هر کس که خواهد در پنهان رازی بگوید آنکه  
 تصدق کند بصدقه پس مردم دست از راز گفتن برداشتند و برایشان دشوار شد و حافظ ابو نعیم در کتابها نقل من  
 القرآن فی علی بچندین سند از ابن عباس روایت کرده است که چون این آیه کریمه نازل شد کسی قدرت نداشت که با حضرت  
 راز گوید تا آنکه پیشتر تصدق بکنند پس اول کسیکه تصدق کرد علی بود و بیستار باده در هم فروخت و ده راز با حضرت  
 رسول گفت و در هر رازی بگردم تصدق کرد و بر روایت دیگر از ابن عباس روایت کرده است که چون این آیه نازل  
 شد مردم ترسیدند که راز گفتن با آنحضرت را و بخل ورزیدند از تصدق کردن و حضرت امیر تصدق کرد و راز گفت  
 و کسی غیر از او مسلمانی تصدق نکرد پس منافقان گفتند علی این کار را نکرد مگر برای آنکه کار پسر عیاش را دلجو کند  
 بدانکه اختصاص آنحضرت با این فضیلت منقبت عظیمی است از مناقب آنحضرت و از اینجا معلوم میشود که اینچه منافقان جمع  
 کرده اند از احادیث باطله که مخالفی جو و ایشان بدل موالف عظیمه در راه دین کرده اند بعضی اقتراست و معلوم است که  
 اگر اعتنائی با مردم پیدا میکنند و عرض ده روز عاجز نبودند از آنکه بگردم تصدق کرد بلکه یکبار نیز خرمنا تصدق کنند تا مورد این  
 معانیات نگردند **وَاعْتَمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا** یعنی چنگ زبند در پیمان خدا همگی و  
 پراکنده شو بد جمل خدا گنا به است از چیز دیگر حق تعالی سبب نجات این امت گردانید بود و احادیث بسیار  
 وارد شده است که مراد اهل بیت رسول اند چنانچه ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده است از ابان بن ثعلب از امام  
 جعفر صادق که فرمود ما بی حبل الله که حق تعالی در این آیه فرموده است و حافظ ابو نعیم نیز این مضمون را از  
 ابو حفص صنایع از آن حضرت روایت کرده است و اینها از ابو سعید خدری روایت کرده اند که رسول خدا  
 فرمود ایها الناس من در میان شما دو حبل گذاشته ام که اگر متمسک شوید با آنها هرگز گمراه نمیشوید یکدواز  
 من یکی بزیر کتازدی یکی کتاب خدا و پیمانی است کشیده از آسمان بسوی زمین و عرش من و اهل بیت من بدو است که  
 این دو تا از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر من وارد شوند **هَبْطُ مَنْ قَلَّ هَدَاهُ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى  
 بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي** یعنی بگو یا محمد اینست راه من میخواهم مردم را بسوی خدا بر بصیرت و پیمانی من و کسیکه  
 متابعت من کرده است احادیث بسیار از اهل بیت منقول است که مراد آنکی است که پیش از همه کس متابعت آنحضرت  
 کرده است که او علی بن ابی طالب است و این مرد و نه از خدا نماند از حضرت باقر نیز روایت کرده است و روایت دیگر  
 از امام محمد باقر منقول است که مراد آل محمد است و اینها حق تعالی فرموده است **هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِبَصِيرَةٍ يَا مَعْشَرَ  
 الَّذِينَ آمَنُوا لَئِيْلَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** یعنی خود و مؤمنین در اخبار معتبره جانبین وارد شده است که مراد  
 مؤمنین علی است یا مراد بصریت خدا که خدا بر دست امیر المؤمنین جاری کرده است و بنا بر اول مراد است که  
 عده و سر کرده آنها علی است یا مراد مؤمنان آنها بندگانی بعلی آورده اند چنانچه سبطی در درمنشور بستان خود  
 از ابوهریره روایت کرده است که بر عرش نوشته شده است **لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا وَحْدِي لَا شَرِيكَ لِي** محمد عبیدی و رسولی است  
 بعلی و اینست آنچه حق تعالی فرموده است **هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِبَصِيرَةٍ يَا مَعْشَرَ الَّذِينَ آمَنُوا لَئِيْلَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** از  
 ابوصالح از ابوهریره همین مضمون را روایت کرده است و ثعلبی در تفسیر از ابن خبیر از ابو الجراح خادم حضرت رسول روایت  
 کرده است که از آنحضرت شنیدم که گفت شب معراج دیدم که بر ساق راست عرش نوشته بود **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللَّهِ** آنکه  
 بعلی و تفسیر کبری یعنی شویب کرد محمد را بعلی و یاری کردم او را با و و حافظ ابو نعیم در سند از امام محمد باقر روایت  
 کرده است که این آیه در شان علی نازل شده است **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ** یعنی ای پیغمبر خود را  
 بس است ترا خدا و آنکه متابعت تو کرده از مؤمنان و او علی است که پیش از همه کس او را متابعت کرده و عز محمدت حبلی

گفته است و علی است که سر کرده مؤمنانست و لکن گویند که از این آیان و اخبار قبوله الطریقین میرهن کردید که حضرت  
امیر مخصوص است بتا بست تحقیق و یاری کامل و اقی حضرت رسول و همین پس است از برای استحقاق تقدیم آنحضرت  
و اینها ظاهر شد که دعوت برای خدا بعد از حضرت رسول مخصوص آنحضرت است پس امامت مخصوص او است و فرمود  
و یقولون انهم مسؤلون یعنی باز دارید کافران را که ایشان سوال کرده پیشوند حافظ ابو نعیم در حلیه و چند کتاب  
دیگر و ابوالقاسم خسکانی در شواهد التشریح و این شهر و به در فرودس لا خیار و این مرد گوید در مناقب و غیر ایشان  
سند های بسیار از ابن عباس و ابو سعید خدری روایت کرده اند که سوال کرده پیشوند ایشان از عیسی و علی و حافظ  
ابو نعیم در کتاب منقبه المظهرین چند سند از بریده و غیر او روایت کرده است که روزی در خدمت حضرت رسول  
بودیم فرمود که بحق خداوند بگویم در قضیه قد و تار است که از جای خود حرکت نمیکند و برای بنده در روز قیامت  
تا آنکه سوال میکنند از او چهار چیز از عمر او که در چه چیزی قانی کرده است و از بدش که در چه عمل کرده است و از  
عملش که از کی است کرده است و در چه صرف کرده است و از محبت ما اهل بیت پس عمر گفت ای پیغمبر خدا چیست  
علامت محبت شما بعد از تو پس دست خود را بر سر علی گفت است و گفت علامت محبت ما اهل بیت محبت اینست هر که  
او را دوست دارد ما را دوست داشته است و هر که او را دشمن دارد ما را دشمن داشته است و وجه استدلال از  
این احادیث گذشت پیشتر قل لا استئکم علیه اجر الا المودة فی القربی و من یقریف حسنة قد که فیها حسنة  
موافق احادیث خاصه و عامه معنی ایما اینست که بگو یا عقل من سوال نمیکند از شما بر تبلیغ رسالت نزدی مگر مودت  
خویشان من و هر که اکتساب حسنه کند در مودت ما زیاد میکند و از برای او در آن پسکی و ثواب خود را و در جای دیگر  
فرموده است قل ما استئکم من اجر فهو کم یعنی بگو یا عقل من سوال میکنم از مردان پس از برای شما است و نفس  
شما را یاد میکرد و در صحیح مسلم از ابن خبیر روایت کرده است که قرنی در این ای قرناء ال محمد است و ابو حمزه ثمالی در  
تفسیر ابن عباس روایت کرده است که چون حضرت رسول بدمینه طایفه هجرت فرمود انصار و مخدوم آنحضرت آمدند  
و عرض کردند که بر شما خرجها وارد میشود در اموال ما هر چکی که صبر ما فی روایت پس این ای نازل شد و ابضا از  
ابو حمزه ثمالی از سدی و ثعلبی از ابن عباس روایت کرده اند که اقراراف حسنة ال محمد است و بیروایت خاصه و عامه از  
حضرت امام حسن عقیق منقول است که در خط خود فرمود که ما از اهل بیتیم که خدا مودت ایشان را بر هر سبطانی واجب  
کرده است در این ای که قل لا استئکم علیه اجر الا المودة فی القربی و اقراراف حسنة مودت ما اهل بیت است و ابو  
القاسم خسکانی در شواهد التشریح از ابن خبیر از ابن عباس روایت کرده است که چون این نازل شد صحابه گفتند یا رسول  
الله کیستند آنها که ما مور شده ایم بودند ایشان فرمود که علی و فاطمه و فرزندان ایشان است و بر روایت ابو نعیم و دیگر ایشان  
و ثعلبی نیز در تفسیر ابن عباس این مضمون روایت کرده است و ابضا در شواهد التشریح از ابوالقاسم باهلی روایت کرده است  
که رسول خدا فرمود که حق تعالی پیغمبران را از درختهای منقره خلق کرده است و من و علی از یک درخت خلق شده ایم من اصل  
آن درخت و علی فرع آنست و حسن و حسین بوهایی اند و شبیهان ما و کفای اند هر که در یک شاخه از شاخه های آن چنان بود  
نجات یابد و هر که از آن میل بخشد بگر کند در جهنم افتد و اگر بنده عبادت کند خدا را در میان صفای و سرده هزار سال پس  
هزار سال تا آنکه مثل شلک پوسیده شود و محبت ما را در بنا خدا او را برود و جهنم اندازد پس از این روایتها حافظ ابو  
نعیم بسنده های بسیار از زید بن ارقم روایت کرده است که رسول خدا بسوی فاطمه رفت و فاطمه و حسن و حسین را با  
بودند پس دو عضه دروا کرد و گفت من جنم باهر که با شما جنم کند و صلیم باهر که با شما صلح کند و ابضا این مضمون را  
از ام سلمه و ابو سعید خدری روایت کرده است و ابضا از ابو هریره روایت کرده است که رسول خدا نظر کرد بسوی علی و حسن  
و حسین و این سخن را گفت و از جا بر روایت کرده است که رسول خدا در عرفات بود و علی و ابوبکر و دیگر کتب اعلی بزرگ  
من بیایس دست او را بدست گرفت و گفت من و تو از یک درخت خلق شده ایم من اصل آن درخت و تو فرع آنی و حسن و حسین  
شاخه های آنند هر که بین شاخ آن بچسبید خدا او را داخل جنت کرد و ثعلبی در تفسیر و حکمتنا منقول است که در آ

تفسیر



که قبر فریادی که میکند میگوید خداوند لعنت کن بر دشمنان آل محمد و ثعلبی و صاحب کشاف و غیره از وی از جزیون  
عبدالله روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که هر که بر محبت آل محمد میرد شهید مرده است و هر که بر محبت آل محمد میرد  
امر زنده مرده است و هر که بر محبت آل محمد میرد توبه کرده مرده است و هر که بر محبت آل محمد میرد با ایمان کامل مرده است  
و هر که بر محبت آل محمد میرد پشیمان دهد او را ملک موت و منکر و نیکر بیست و هر که بر محبت آل محمد میرد او را بسوسه  
هشت بر تعداد عتد عروسی که بخانه داماد براند هر که بر محبت آل محمد میرد از قبرش بسوی هشتاد و در بکشاید هر که  
بر محبت آل محمد میرد حق تعالی ملائکه فرستد از رحمت زبانت قبر او بفرستد هر که بر محبت آل محمد میرد برصفت و جماعت مرده است  
هر که بر دشمنی آل محمد میرد چون در قبایض حاضر شود در میان دو دیده اش نوشته باشد که نا امید است از رحمت حق  
هر که بر دشمنی آل محمد میرد کافر مرده است هر که بر بغض آل محمد میرد بوی هشتاد و انشتود و این ابی الحدید در شرح  
لیج البلاغه از مستداین جنبل روایت کرده است که حضرت رسول قطعه خواند و فرمود ایها الناس وصیت میکنم  
شما را از محبت برادر من و این عم علی بن ابی طالب دوست و نسبت مکر مومن و دشمن او نیست مگر منافق دوست او  
دوست من است و دشمن او دشمن من است و هر که دشمن من باشد جز او عدای جهم است و در تفسیر ثعلبی روایت  
کرده است که در شب معراج ملکی از جنات حق تعالی آمد بحضرت رسول گفت که از پیغمبران سوال شما که شما چه امر  
مبعوث گشتید گفتند بروایت تو و ولایت علی و اتحاد ایشان طلب زبانه از اوست که احصا توان نمود و غیره از وی  
در تفسیرش گفته است که آل محمد از ایشانند که امر ایشان باقی حضرت را چنان میشود و هر که ایل شدن امرش با حضرت  
بیشتر باشد ایشان آل حضرت اند و شک نیست که علی و فاطمه و حسن و حسین اهل بیت ایشانند و حضرت  
اشک و تعلقات بود و این مانند معلوم متواتر است پس واجبست که ایشان را با شنید و ایضا خلاف کرده اند و آل  
بعضی گفته اند اقارب حضرت و بعضی گفته اند امثال او اگر چه اهل بیت نبوتند و اگر چه اهل بیت نبوتند که قبول  
بعوت حضرت کرده اند ایشان اند پس ثابت شد که بر هر قدر ایشان اند و اما دخول غیر ایشان بخلاف  
پس از صاحب کشاف روایت کرده اند که چون این آیه نازل شد گفتند یا رسول الله که پیوسته این قرابت تو که واجبست  
بر ما بود تا ایشان فرمود علی و فاطمه و دو پسر ایشان پس ثابت شد که اینها و فقرا و اقارب پیغمبرند پس واجبست که  
مخصوص باشند عزیز بد عظمت و دلیل بر این چند چیز است اول نزول این آیه در شان ایشان دویم آنکه چون ثابت شد  
که رسول خدا فاطمه را دوست میداشت و گفت فاطمه زهرا تن من است بدان میکنند مرا آنچه او را بدان میکنند و ثابت شد  
بنقل متواتر از محمد که دوست بسیارش علی و حسن و حسین و ائمه و اجدست بر هر امت که ایشان را دوست دارند و با  
که حق تعالی فرموده است که قَاتِلُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ فَلَمَّ دَانَ بِنِجَالِ فُلُوقٍ عَنْ امْرِئَةٍ عَلَى ابْنِ كَثْمٍ فَجَعَلَهُ  
جَعَلَهُ اللَّهُ لَقَدْ كَانَ كَذِبًا رَسُولًا فَلَهُ اَسْوَةٌ حَسَنَةٌ و این آیات همه دلالت میکنند بر وجوب تاسی و متابعت حضرت  
پیغمبر است آنکه دعا کردن از برای آل منصب عظیم است و از این جهت قائم شد که اینها اند در نمازها و این عظیم  
در حق غیر آل وارد نشده است پس اینها همه دلالت میکنند بر آنکه محبت آل محمد واجبست و ایضا صاحب کشاف از ساری  
روایت کرده است که ائمه اطراف حسنه بودند آل محمد است و ثعلبی در تفسیر خود از ام سلمه روایت کرده است که حضرت رسول  
بنا طه گفت بنا و شوهرت را و در پیرت چون ایشان را آورد عیال می بر روی ایشان گذاخت پس دست زبرد داشت بر  
ایشان و گفت خداوند اینها را محمد ندانم بر آن صلوات و بر کتاف خود را بر آل محمد بدوستی که توحید بچندین ام سلمه  
گفت من عیال را برداشتم که داخل شوم با ایشان از دست من کشید و گفت عاقبت تو غیر است بدست من ای الذی  
اَسْتَوَا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَ حَسَنٌ مَا بَعْثْنَاكَ اِیْمَانًا اُورِدَهُ اَعْمَالُ مَا شَاءَ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ لَمْ يَكُنْ  
ایشانست و بنی باز گشت ایشان را خیرت ثعلبی از این عیال روایت کرده است که طوی در حق است که اصلش در خانه  
علی است و در هشتاد و در خانه هر مو من شاخی از این درخت است و ایضا از جزیون روایت کرده است که حضرت امام محمد  
با کسی که از حضرت رسول سوال کرد که از طوی فرمود در حق است که اصلش در خانه من است و فرغش بر اهل هشت